پیمان ازدواج

نوشتهٔ
دِرِک پرینس

فهرست مطالب

مقدمهٔ‌ای به قلم روت پرینس

وقتی در سال ۱۹۷۰ خداوند عیسی را به عنوان نجات دهنده و مسیح شناختم، پس از مدّت کوتاهی با مسیحیانی آشنا شدم که ازدواجهای آنها شهادتی دائمی بر خداوندی عیسی در زندگی‌اشان بود. و تقریباً همزمان با این اتفاقات، با تعلیم و خدمت درک پرینس، چارلز سیمپسون و دیگران آشنا شدم. در آن دوران به عنوان یک زن اینطور دعا می‌کردم: «خداوندا مرا تحت قدرت خود در جایی قرار بده که تو می‌خواهی باشم تا بتوانم تو را به بهترین صورت خدمت کنم و راه را برای آمدن ملکوت تو آماده کنم.» چند سال بعد دعاهای من به طریقی که انتظارش را نداشتم برآورده شد. خدا مرا برای همسری دِرِک انتخاب کرد تا «معاون» جدید او باشم (پیدایش ۱۸:۲۱). لیدیا، همسر اول درک، زن فوق‌العاده‌ای بود که زندگی و خدمت موفقیّت‌آمیز شخصی خود را در اورشلیم وقف کمک به شوهرش کرده بود. وقتی درک در سال ۱۹۴۶ با او ازدواج کرد، او یک رهبر روحانی محترم در اورشلیم بود که خدمت خود را در آنجا انجام می‌داد. با اینحال مشتاقانه پذیرفت که به عنوان یک زن واقعی، نقش حمایتگر، یک شفاعت کننده، کدبانو و حامی را بر عهده بگیرد.

وقتی با درک ازدواج کردم، تحت تأثیر روش زندگی او قرار گرفتم. او تعلیم خود را به زندگی شخصی ارتباط می‌دهد به عبارتی دیگر «او آنچه را که موعظه می‌کند خود عمل می‌نماید» من به این نتیجه رسیده‌ام که بیشتر

توانایی فعلی درک در رفع نیازهای قوم خدا ریشه در ارتباطی دارد که او و لیدیا در عرض تقریباً ۳۰ سال با هم و همچنین به عنوان یک تن با خداوند داشتند.

بیشتر مطالب این کتاب قبل از اینکه من وارد زندگی درک شوم تعلیم و بسط داده شد. با این وجود، درست در همان دوره وقتی کاملاً جدای از خدمت و تعلیم او در اورشلیم زندگی می‌کردم، روح‌القدس در همین مسیر مفهوم واقعی پیمان ازدواج، با قلب من صحبت کرد. برای مطالعه در خصوص این موضوع به باب ۱۵ سفر پیدایش مراجعه کردم. در آنجا با تجربهٔ ابراهیم وقتی که وارد ارتباطی عمیق، شخصی و دگرگون کننده با خدا شد، آشنا شدم. ارتباطی بس عمیق که باعث شده هنوز هم خدا را به عنوان «خدای ابراهیم» بشناسیم. زندگی ابراهیم، زندگی حاکی از تسلیم کامل بود.

زمینهٔ دیگر تحقیق من در آن دوره، بررسی نقش زن در بدن خداوند (کلیسا) بود. متوجّه شدم که خدا زن را اساساً با هدف رفع نیازهای آدم آفرید و اینکه مرد بدون معاون خدادادیش کامل نبود. چنین به نظر می‌رسد که در جامعهٔ غربی معاصر و حتی بیشتر کلیساها زنان (اغلب آشکارا) سعی در انجام کارهایی دارند که هیچ وقت برای انجام آنهاخلق نشده‌اند- سعی آنها بر این است که زندگی منفرد و مستقّل موفقی برای خود داشته باشند. خود من هم به عنوان یک زن شاغل، تا چندین سال در پی تحقق بخشیدن به این هدف بودم. اما وقتی به عیسی مسیح ایمان آوردم، مسیر زندگی من عوض شد. کم کم متوجه شدم که چنین زنان و مردانی که نمی‌توانند به آن شادابی و نشاطی که خدا در اتحّاد باهمسرشان برای آنها در نظر دارد برسند، در حقیقت بازنده هستند.

می‌دانم این امکان برای هر زن یا مردی وجود ندارد که همسر ایده‌آل خود را پیدا کند و مطمئناً تنها بودن با خداوند بهتر از این است که انسان زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمان برود. عدهٔ زیادی از افراد هستند که چاره‌ای جز مجرّد ماندن ندارند و کیفیّت این نوع زندگی -که با آن به خوبی آشنا هستم- بر اساس نوع ارتباط شخصی با خدا و دیگر مسیحیان مشخص می‌گردد. به نظر می‌رسد که کلید موفقیّت در این ارتباط، داشتن تعهّد است. تعهّد نسبت خدا و ارادهٔ او برای زندگی شما و نیز تعهّد به آن بخش از بدن مسیح که شما به آن متصّل هستید. چقدر عالیست که این کتاب در شرایطی چاپ می‌شود که من و درک بوسیلهٔ پیمان ازدواج با هم متحّد می‌شویم و از این طریق من به آن بخش از بدن مسیح در ایالات متحّده که او به آن تعلّق دارد می‌پیوندم و همچنین او به آن بخش از بدن خداوند در اورشلیم که من به آن متعلّق هستم می‌پیوندد. ما معتقدیم که بوسیلهٔ ازدواج و وقف زندگی خود برای دیگری نقشهٔ از پیش تعیین شدهٔ خدا را اجرا می‌کنیم و به این طریق وارد موجودیّت جدیدی تحت سایهٔ خداوندی عیسی مسیح می‌شویم.

می‌دانیم که همانند زندگی روحانی باید هر روزه بر اساس این نقشه حرکت کنیم و فکر می‌کنم که این کتاب نه تنها حاوی الگوی لازم برای این کار است بلکه دستورات عملی چگونه انجام دادن آن رانیز به همراه دارد.

دعای من این است که بکار بستن اصول این کتاب شما را چه زن باشید چه مرد، در ارتباط با خداوند و قوم او وارد و سلامتی و آرامشی کند که او برای شما اراده نموده است.

روت پرینس

فصل اول

«ازدواج یک پیمان است»

آیا رازی برای داشتن یک ازدواج موفّق وجود دارد؟ چرا بعضی زوجها در ازدواج خود موفّق می‌شوند و بعضی شکست می‌خورند؟ آیا ازدواج موفّق امری تصادفی است؟

یک چیز حتمی است و آن اینکه اگر رازی برای تضمین یک ازدواج موفّق وجود دارد، پس حتماً میلیونها زوج در فرهنگ امروزی ما از وجود آن بی‌خبرند. تقریباً در هر کشور از جوامع غربی نسبت طلاق به ازدواج در عرض چند دهۀ اخیر به طرز نگران کننده‌ای فزونی یافته است. به عنوان مثال در ایالات متحّده به مرحله‌ای رسیده‌ایم که به ازای هر دو ازدواج یک طلاق رخ می‌دهد. تا پنجاه سال پیش، کسی که با زندگی در آمریکا آشنایی داشت حتّی خوابش را هم نمی‌دید که در عرض چنین مدت کوتاهی چنین وضعی پیش بیاید.

با این حال، نسبت طلاقها به ازدواجها همۀ داستان را بیان نمی‌کند. ازدواجهای بسیاری وجود دارند که اگر چه به طلاق منتهی نشده‌اند اما زوجها با یکدیگر مشکل دارند و راحت نیستند و خود را در کنار دیگری خوشبخت نمی‌بینند. در برخی موارد، بین تمام افراد خانواده یعنی هم والدین و هم فرزندان بحث و مجادله و ناسازگاری وجود دارد. در مواردی دیگر، اگر به ظاهر همه چیز آرام به نظر می‌رسد اما در زیر این ظاهر آرام، زخمهای چرکین، روحیۀ عدم بخشیدن و طغیان وجود دارند. دیر یا زود این دملها به صورت فرو ریختگی‌های فکری و احساسی می‌ترکند و

مسبّب همۀ اینها، چیزی است که شاید هیچ وقت دقیقاً تشخیص داده نشود.

گفته می‌شود که در آمریکا از هر چهار نفر یک نفر به مراقبتهای روانشناسی نیاز دارد. بخش بیماران روانی بیمارستانها پر شده‌اند و تعداد مراجعان به روانشناسان حرفه‌ای به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. دلیل همۀ این موارد مستقیماً به شرایط ازدواج و محیط خانه بر می‌گردد زیرا اعتقاد عمومی بر این است که ریشۀ اکثر مشکلات فکری و احساسی را می‌توان در فشارها و ناسازگاریهای خانوادگی و عمدتاً در روابط زناشویی یافت. به همین جهت، مختل شدن سلامتی فکری و احساسی یکی از معضلات جامعۀ امروزی است که همگی به ضروری‌ترین مشکل اجتماعی زمان ما اشاره می‌کنند یعنی فرو پاشی ازدواج و بنیان خانواده.

عکس‌العمل برخی از روانکاوان معاصر در مقابل این وضعیّت، به صورت پذیرش غیر ارادی آن به عنوان یک امر غیر قابل اجتناب بوده است. عده‌ای هم پا را فراتر گذاشته و چنین اظهار کرده‌اند که اصلاً مفهوم ازدواج از ابتدا یک «اشتباه» بوده و با جامعۀ پیشرفته امروزی مطابقتی ندارد. با این وجود، بسیاری از همین به اصطلاح متخصصهایی که چنین اظهار نظر می‌کنند خود خانواده‌های سعادتمندی ندارند و در بین آنها کم نیستند کسانی که در زندگی خود حداقل تجربۀ یک ازدواج ناموفق را دارند. به همین دلیل می‌توانیم نظر آنها را که در خصوص ازدواج می‌گویند امری نامنطبق با جامعۀ امروزی و از مد خارج شده است، زیر سؤال ببریم و آنها را در ردۀ همان روباه حکایت «اسوپ» قرار دهیم. آن روباه عاجزانه سعی می‌کرد که به خوشه‌های خوشمزۀ انگور دست پیدا کند اما در آخر وقتی نتوانست، با خود گفت: «حتماً انگورهای ترشی بودند!».

در مقابل این وضعیّت در هم ریخته و چنین نظریات مخالفی،

می‌خواهم خیلی واضح و خلاصه نظر شخصی خود را که به آن ایمان دارم بیان کنم. من معتقدم که «رازی هست که موفّق بودن یک ازدواج را تضمین می‌کند.» علاوه بر این، معتقدم که این راز در صفحات یک کتاب بی‌نظیر یعنی کتابمقدس مکشوف شده است.

قبل از توضیح اینکه این راز چیست، بهتر است کمی دربارهٔ تجربهٔ شخصی خودم در این خصوص صحبت کنم. شاید بتوان اسم این شرح حال را «بیان شهادات و دانسته‌ها جهت توضیح مطلب اصلی» گذاشت.

زمینهٔ شخصی

من در دو مؤسسهٔ بسیار مشهور آموزشی بریتانیا تحصیل کردم یعنی دانشگاههای ایتون و کمبریج. قبل از جنگ جهانی دوم رشتهٔ فلسفه را ادامه دادم و در سال ۱۹۴۰ به عنوان یکی از اساتید در این رشته در دانشکدهٔ کینگ کمبریج انتخاب شدم. اما شروع جنگ جهانی دوم فعالیت دانشگاهی مرا دچار وقفه کرد.

در سال ۱۹۴۱، هنگامی که در ارتش بریتانیا به عنوان یک پرستار خدمت می‌کردم، در اثر ملاقات با خدا زندگی من به طرز خارق‌العاده‌ای دگرگون شد. این تغییر چیزی کاملاً خارج از محدودهٔ نظریه‌ها و تعصبّات فلسفی بود که قبلاً داشتم. من در اثر این ملاقات به دو نتیجه رسیدم که از آن زمان تا کنون دلیلی برای تغییر آنها نیافته‌ام که عبارتند از: (۱) عیسی مسیح زنده است. (۲) کتاب‌مقدس، کتابی است حاوی واقعیّات و مطابق با شرایط زندگی امروزی. این دو نتیجه، مسیر زندگی مرا به گونه‌ای بنیانی و همیشگی تغییر دادند.

وقتی در سال ۱۹۴۶ در اورشلیم بودم با یک بانوی دانمارکی به نام لیدیا کریستِنسِن ازدواج کردم. او یک مرکز کوچک نگهداری از دختران

بی‌سرپرست را که خود مؤسس آن بود، اداره می‌کرد و به نوعی مادر آن بچه‌ها بود. وقتی با او ازدواج کردم در عرض یک روز پدر خواندهٔ هشت دختر بچّه شدم که شش نفرشان یهودی، یک نفرشان عرب و یک نفرشان نیز انگلیسی بود. همچنین در همان زمان دو سال در دانشگاه عبری زبان اورشلیم تحصیل کردم.

من در عرض سالهای بعد در منصبهای متعدد و در محلهای مختلف خدمت کردم: به عنوان یک شبان در انگلستان، بعنوان یک استاد در کنیا، و بعنوان یک معلم کتابمقدس و سخنگوی کنفرانس در اروپا، کانادا، ایالات متّحده زلاند نو، استرالیا و کشورهای دیگر مشغول خدمت بوده‌ام. لیدیا همیشه در کنار من بود. بعضی وقتها بعد از آنکه خدمتی عمومی را با هم انجام می‌دادیم، مردم به ما می‌گفتند: «شما دو نفر به شکلی با هم کار می‌کنید که گویا یک نفر هستید.»

ما در کنیا نهمین فرزند خود را نیز به حضانت قبول کردیم که دختربچه‌ای آفریقایی بود و توانستیم هر نه دخترمان را با موفقیت بزرگ کنیم. همهٔ آنها به استثنای کوچکترین دخترمان ازدواج کرده‌اند و ما حالا تعداد زیادی نوه داریم.

ازدواج من و لیدیا پس از گذشت ۳۰ سال با مرگ او خاتمه یافت. زندگی مشترک ما همیشه مثل یک کتاب باز بود.، نه فقط برای فرزندانمان بلکه برای همهٔ آن افراد بی‌شماری که در عرض سالها برای مشورت گرفتن و دعا به منزل ما می‌آمدند. من از همهٔ کسانی که ما را به این شکل می‌شناختند می‌پرسم که آیا کسی هست که با این واقعیت که ازدواج ما ازدواجی خوشبخت و موفق بود، مخالف باشد؟ مطمئناً در زندگی ما هم کشمکشها و مشکلات وجود داشت شاید هم بیشتر از آن حدّی که معمولاً یک زوج در زندگی مشترک خود دارند. اما موفقیت یک ازدواج بسته به

نبودن کشمکشها و مشکلات نیست بلکه به کیفیت بخصوص ارتباطی که باید بین زن و شوهر رشد پیدا کند بستگی دارد.

قصد من در صفحات بعدی این کتاب این است که راز چگونه بنا نهادن این نوع ارتباط را با شما در میان بگذارم. اطمینان دارم که خلاصهٔ زندگی من در این خصوص همینقدر کافیست که نشان دهد نظر من در این مورد مجموعه‌ای از نظریات غیرعملی که هیچگاه در آزمایشات یک زندگی واقعی سنجیده نشده‌اند نیست.

شاید لازم باشد اضافه کنم که در حال حاضر که سرگرم نوشتن این کتابم در شرف ازدواج مجدّد هستم. همانگونه که با همسر اولم در اورشلیم آشنا شدم با روت نیز در اورشلیم آشنا شده‌ام. در حالی وارد این پیمان جدید می‌شوم که اطمینان کامل دارم اگر من و روت شروطی را که خدا در کلامش مقرر کرده بجا آوریم، خدا ما را برکت خواهد داد.

ازدواج یک «سرّ» است

پولس رسول در افسسیان ۵:۲۲ـ۳۲ دیدگاه مسیحیّت را در مورد ازدواج توضیح می‌دهد. او سخن خود را با این عبارت تمام می‌کند که «این سرّ عظیم است.....» به این ترتیب تصدیق می‌کند که ازدواج یک راز است. لغت سرّ در زمان پولس در مقایسه با زمان ما از مفهوم مشخصتری برخوردار بود. در آن زمان، این واژه معنای مذهبی داشت و حاکی از نوعی آگاهی بود که برخورداری از آن مزایای بسیاری داشت اما این مزایا فقط مختص گروه خاصّی بود که بوسیلهٔ انجام مجموعه‌ای از اعمال مذهبی با هم پیوند داشتند. در نتیجه، اگر کسی می‌خواست به این آگاهی برسد، نخست باید وارد این گروه می‌شد.

بنابراین، استفادهٔ پولس از کلمهٔ سر برای توصیف رابطهٔ موجود در

ازدواج، دو چیز را می‌رساند: نخست آن که آگاهی ای که باعث می‌شود ازدواج آن چیزی باشد که باید باشد چندان شناخته نشده است و دوم آن که شخص تنها می‌تواند از طریق پشت سر گذاشتن آزمایشات و روبرو شدن با شرایط بخصوصی به این آگاهی دست پیدا کند. هدف این کتاب هم این است که خواننده را با این آزمایشات و شرایط آشنا کند.

در کتاب تثنیه، وقتی که فرزندان قوم اسرائیل آمادهٔ ورود به میراث موعود خود در سرزمین کنعان شدند، موسی روش زندگی‌ای را که خدا برای آنها در محیط جدیدشان در نظر گرفته بود، برایشان شرح داد. او از طرف خدا به آنها وعده داد که اگر شریعت خدا را حفظ کنند، در هر قسمت زندگی خود به فراوانی برکت خواهند یافت. بخصوص اینکه موسی به آنها گفت که خانه‌هایشان مثل «افلاک بر بالای زمین» خواهد شد (تثنیه ۱۱:۲۱). او به این وسیله تصویر زیبایی از خوشبختی و هماهنگی خلل ناپذیری را ترسیم کرد که در واقع طرح زندگی خانوادگی‌ای بود که خدا برای قوم خود در نظر داشت.

حدود ۱۲۰۰ سال بعد، خدا از طریق ملاکی نبی رفتار قوم اسرائیل را از زمانی که وارد سرزمین میراث خود شده بودند بازگو کرد. آنها در مجموع از بجا آوردن شروطی که خدا قرار داده بود قصور کرده بودند و در نتیجه نتوانستند از آن سطح زندگی که خدا برایشان در نظر گرفته بود، برخوردار شوند. خدا در ارزیابی خود برخی از زمینه‌هایی را که قوم در آنها دچار قصور شده بودند بیان کرد. یکی از این زمینه‌ها مربوط به زندگی خانوادگی آنها و بخصوص ازدواجشان بود. او در مورد این مسئله چنین فرمود:

> «و این را نیز بار دیگر به عمل آورده‌ای که مذبح خداوند را با اشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید. امّا

> شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجهٔ جوانیت شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای با آن که او یار تو و زوجهٔ هم‌عهد تو می‌بود.» (ملاکی ۲:۱۳ و ۱۴).

کلاملاً واضح است که شکست قوم اسرائیل در این زمینه ربطی به ضعف آنها در زمینهٔ حیات مذهبی نداشت. زیرا آنها «مذبح خداوند را با اشکها و گریه و ناله می‌پوشانیدند.» با این وجود علیرغم همهٔ دعاهایشان، ازدواج آنها با شکست مواجه می‌شد. ما نیز امروزه اغلب با همین وضعیت مواجه هستیم. ممکن است مردم شدیداً مشغول فعالیتهای مذهبی خود باشند اما نتوانند در ازدواج خود موفقیّتی کسب کنند. مذهب آنها در زندگی خانوادگی کمکشان نمی‌کند. در واقع گاهی زیاده روی در انجام امور مذهبی در خارج از خانه توسط یکی از طرفین یا هردو، یکی از عوامل شکست در ازدواج محسوب می‌شود.

جوهرهٔ اصلی قصور قوم اسرائیل، در عبارت پایانی ملاکی ۲:۱۴ بیان شده که می‌گوید: «او...... زوجهٔ هم عهد تو است.» قوم اسرائیل به ازدواج به عنوان ارتباطی که خودشان باید معیارهای آن را تعیین می‌کردند، ارتباطی که در آن آزاد بودند مطابق شرایط خود آن را شروع و یا تمام کنند، می‌نگریستند. اما خدا به آنها یادآوری می‌کند که او به ازدواج از دیدگاه دیگری می‌نگرد. مطابق هدف تغییرناپذیر او، ازدواج یک عهد است و عهد بودن آن تنها سرّی است که موفقیت رابطهٔ زناشویی را تضمین می‌کند. همینکه این سرّ فراموش گردد و یا مورد غفلت واقع شود، ازدواج به طرز غیرقابل اجتنابی تقدّس خود را از دست می‌دهد و وقتی تقدّس ازدواج از بین برود، قدرت و ثبات آن نیز نابود می‌شود. آنچه که اکثراً در تمدن معاصر خود شاهد آن هستیم تا حد زیادی نظیر وضع قوم اسرائیل در زمان ملاکی

است و علت اصلی این امر نیز همان است یعنی داشتن دیدگاهی نادرست در مورد ازدواج.

معیار عیسی مسیح برای ازدواج

بعد از ملاکی، مکاشفهٔ بعدی و کاملتر در خصوص ازدواج توسط عیسی مسیح بر ما آشکار می‌گردد. اصل تعلیم او در این باره در مکالمهٔ او با عدّه‌ای از فریسیان دیده می‌شود:

> «پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند آیا جایز است مرد زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟ او در جواب ایشان گفت مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید و گفت از این جهت مرد پدر و مادر خود را رها کرده به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد. بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد. به وی گفتند پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟ ایشان را گفت موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید لیکن از ابتدا چنین نبود. و به شما می‌گویم هرکه زن خود را به غیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی است و هر که زن مطلّقه‌ای را نکاح کند، زنا کند.» (متی ۱۹:۳ـ۹).

می‌توانیم‌تعلیم مسیح در این قسمت را در چهار اصل متوالی خلاصه کنیم که عبارتند از:

۱ـ آن شکل ازدواج که مطابق قانون یهود در اسرائیل پذیرفته شده بود پائین‌تر از معیاری بود که خدا برای آن در نظر داشت.

۲ـ هدف اصلی خدا برای ازدواج در همان ابتدا که او مر دو زن را آفرید، بیان شد.

۳ـ در نخستین اتّحاد زن و مرد، آنها چنان بـه هـم کـاملاً پـیوسته بـودند که هویتهای جداگانهٔ خود را فراموش کرده و «یک تن» شده بودند.

۴ـ هـدف عـیسی مسـیح ایـن است کـه ازدواج را در زنـدگی شـاگـردان به همان معیار اصلی که در زمان آفرینش وجود داشت، برگرداند.

اگر به بابهای اوّل و دوّم کتاب پیدایش که شرح آفرینش و پیوستن آدم و حوّاست با دقت توجه کنیم در می‌یابیم که در تمام آن رخدادهـا بـر یک حقیقت تأکید شده و آن این است که: خود خدا مسـتقیماً و شـخصاً در رخدادها دخالت داشت. این خواست خدا بود نه آدم کـه او یک مـعاون داشته باشد، خدا بود که حوّا را از آدم آفرید و او بود که حوّا را به وی داد و این او بود که شرایط عهدی را که بوسیلهٔ آن، آنها را بهم پیوند داد، بـنیان گذاشت.

بنابراین، کاملاً درست است که بگوئیم در تمام عهد عتیق، به ازدواج به عنوان یک ارتباط مبتنی بر عهد نگریسته شده است. با این وجود، مفهوم ازدواجی که تحت شریعت یهود گسترش یافت نسبت به آنچه در زمـان آفرینش بنیان نهاده شد، در سطح پائین‌ترین قرار داشت. مطابق رسم یهود به این عهد به عنوان یک ارتباط افقی بین یک زن و مرد نگریسته می‌شد، در حالی که عهد ازدواجی که در آفرینش بنیاد نهاده شد، دو بُعد داشت: بُعد افقی و عمودی. این پیمان از بُعد افقی، آدم و حوّا را بهم می‌پیوست اما از بُعد عمودی، آن دو را با خدا متحّد می‌ساخت.

ریسمان سه لا

جامعه ۴:۹ـ۱۲ تفاوت بین این دو سطح ازدواج را در قالب تمثیل چنین

بیان می‌کند:

> دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو می‌باشد. زیرا اگر بیفتند یکی از آنها رفیق خود را خواهـد برخیزانید لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را برخیزاند و اگر دو نفر نیز بخوابند گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود. و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد هر دو با او مقاومت خواهند نمود و ریسمان سه لا به زودی گسیخته نمی‌شود.

اصلی که سلیمان سخن خود را با آن شروع می‌کند یـعنی «دو از یک بهترند» با دلیلی که خدا در ابتدا برای مهیّا کردن معاون برای آدم ارائه داد تطابق دارد که فرمود: «خوب نیست که آدم تنها باشد.» (پیدایش ۱۸:۲). بعد سلیمان سخن خود را با ذکر سه مثال که این اصل را بـه خـوبی روشـن می‌کنند، ادامه می‌دهد که عبارتند از: وقتی دو نفر با هـم هسـتند و یکـی می‌افتد، دیگری می‌تواند او را کمک کند تا بلند شود، اگر دو نفر در کنار هم بخوابند، یکدیگر را گرم می‌کنند، اگر این دو نفر مورد حمله قرار بگیرند می‌توانند مهاجم را از خود دور کنند. اما آخرین مثالی که سلیمان می‌زند با بقیه فرق می‌کند. او می‌گوید: «ریسمان سه لا به زودی گسیخته نمی‌شود.» در این مورد، قوّت اشخاص نه به باهم بودن دو نفر بلکه به باهم بودن سه نفر مربوط می‌شود.

می‌توانیم از تصاویری که سلیمان ارائه داد برای توضیح تـفاوت بـین مفهوم ازدواج در قانون یهود و مفهومی که خدا در پیدایش برای نخستین بار آن را مطرح کرد، استفاده کنیم. سه مثال اول سلیمان در خصوص «با هم بودن دو نفر»، مفهوم ازدواج را در سطح روابط افقی بین مرد و زن توضیح می‌دهند، اما مثال چهارم سلیمان ازدواج را به گونه‌ای که در آفرینش شکل

گرفت توضیح می‌دهد یعنی پیوند بین سه شخص: مرد، زن و خدا. در این حالت، رابطهٔ بین مرد و زن همان رابطهٔ افقی است اما وقتی خدا به این ارتباط اضافه می‌گردد، بُعد جدیدی را معرّفی می‌کند و او به بخش جدایی‌ناپذیر ازدواج تبدیل می‌شود.

یکی از ویژگیهای بدیع تعالیم عیسی، معیاری است که او برای ازدواج ارائه داد. او حاضر نشد به چیزی کمتر از هدف اوّلیهٔ خدا در این خصوص، تخفیف بدهد. به همین دلیل، تصویری که سلیمان از «ریسمان سه‌لا» ارائه می‌دهد نه تنها الگوی ازدواج تبیین شده در آفرینش را توضیح می‌دهد بلکه الگوی ازدواج دقیقی را برای ایمانداران امروزی که توسط ایمان به مسیح با هم متحّد می‌شوند ترسیم می‌کند. آن سه لا، همان مرد، زن و خدا هستند و اصلی که آنها را به گونه‌ای جدا نشدنی بهم می‌پیوندد، پیمان ازدواج است. آنچه سلیمان در خصوص قدرت ریسمان سه لا می‌گوید، امروز هم مصداق دارد: «آن به زودی گسیخته نمی‌شود.»

مدتی پیش در کشور زلاند نو در مورد ازدواج، به عنوان «یک ریسمان سه لا» صحبت می‌کردم. در پایان صحبتم، مردی به نزدم آمد و خود را چنین معرفی کرد: «من یک طناب ساز حرفه‌ای هستم. شغل من ساخت طناب است. می‌خواهم به شما بگویم که آنچه گفتید در عمل کاملاً درست است. محکم‌ترین طناب، طناب سه‌لاست.»

او سپس چنین توضیح داد: بیشترین تعداد رشته‌ها در طناب که می‌توانند به خوبی دور هم بپیچند، سه رشته است. اگر از این سه رشته یکی را کم کنیم، مسّلماً قدرت طناب کم می‌شود. اما اگر یک رشته اضافه کنیم و طناب چهاررشته‌ای بشود، در واقع قدرت طناب را زیاد نکرده‌ایم زیرا دیگر رشته‌ها به خوبی دور هم نمی‌پیچند. در یک طناب سه رشته‌ای، معمولاً یک یا دو رشته تحت فشار هستند و شروع به باز شدن می‌کنند اما تا

وقتی که رشتهٔ سوم وجود دارد، طناب پاره نخواهد شد».

توضیح آن مرد طناب ساز، تصویر ازدواج مسیحی را به عنوان یک طناب سه لا چنان برایم روشن ساخت که تا چندین روز فکر مرا به خود مشغول کرده بود. در ذهن خود می‌توانستم طناب را در زیر فشار شدیدی ببینم در حالی که دو تا از رشته‌های آن در حال باز شدن بودند. اما رشتهٔ سوم همچنان محکم می‌ماند تا آن فشار برطرف می‌شد و دور رشته‌ای که در حال باز شدن بودند دوباره به هم می‌پیوستند.

به خود گفتم، در یک ازدواج مسیحی واقعی نیز دقیقاً همین اتفاق می‌افتد! اوقاتی هستند که فشار شدیدی بر زندگی مشترک یک زوج وارد می‌آید و زن و شوهر در اثر این فشار ضعیف شده و احساس می‌کنند که قادر نیستند آن فشار را تحمل کنند. اما خدا همان رشتهٔ سوم است و او اوضاع راکنترل می‌کند تا وقتی که فشار برطرف شده و زن و شوهر بهبودی و سلامتی خود را باز یابند.

در مقایسه‌ای که از ازدواج مسیحی با یک «ریسمان سه لا» به عمل آوردیم، گفتیم اصلی که رشته‌هارا به هم می‌پیچد و آنها را مرتبط به هم نگاه می‌دارد، عهد ازدواج است. کاملاً روشن است که این برداشت ما، عهد ازدواج را عنصری اساسی برای یک ازدواج موفّق می‌سازد. با این وجود، اگرچه پیمان ازدواج یکی از موضوعات محوری در مکاشفه کتاب‌مقدسی است، اما اکثر مسیحیان چیز زیادی از آن نمی‌دانند. بنابراین، ما در فصل ۲، به بررسی ماهیت این عهد به صورتی که در کتاب‌مقدس مطرح شده است، می‌پردازیم. سپس در فصل ۳، با ارائه روشهای عملی توضیح می‌دهیم که این عهد چگونه زن و مرد را با هم متحّد می‌سازد و آنها را با هم نگاه می‌دارد.

در فصلهای ۴ و ۵ به ترتیب می‌بینیم که این عهد، به عنوان یک نیروی

پیوند چگونه در مورد دو ارتباط حیاتی دیگر عمل می‌کند، یعنی در ارتباط بین خدا و فرد مسیحی و نیز در ارتباط بین مسیحیان با یکدیگر.

بالاخره در فصل ۶ تحت عنوان «نقطهٔ تصمیم‌گیری»، اشخاصی را که احساس می‌کنند نیاز دارند رابطهٔ شخصی خود را با اصول توضیح داده شده در این کتاب تطبیق دهند، عملاً راهنمائی می‌کنیم.

فصل دوم

«ماهیت عهد ازدواج»

چه چیزی در یک عهد وجود دارد که به ازدواج قدرت و استحکام می‌دهد آن هم به گونه‌ای که به هیچ طریق دیگری امکان‌پذیر نیست؟ ماهیّت این عهد چیست؟

ماهیّت عهد ازدواج یکی از اسرار کتاب‌مقدس است که هر کس یارای دسترسی به آن را ندارد. این عهد، مرواریدی است که خدا آن را به افراد بی‌مبالات و سبکسر نمی‌دهد (متی ۶:۷ را ملاحظه کنید). چیز مقدّسی است که خدا آن را برای افراد ناپاک آشکار نمی‌سازد. داود نبی در مزمور ۲۵ آیهٔ ۱۴ می‌گوید: «سرّ خداوند با ترسندگان اوست و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد». می‌باید با ترس توأم با احترام به خدا، به سرّ این عهد دست یافت. این سرّ از آنانی که برخوردی جز این با این موضوع دارند، پوشیده نگاه داشته می‌شود.

علاوه بر این، درک این عهد مستلزم مطالعه دقیق و جامع کتاب‌مقدس است. سلیمان در امثال ۴:۲ می‌گوید آنانی که خواهان بصیرت و درک روحانی هستند، باید «آن را مثل نقره بطلبند و مانند خزانه‌های مخفی جستجو کنند.» و این کار سعی و تلاش وافر می‌طلبد. درست همانطور که زمین گنجهای خود را به یک شخص ظاهربین ارزانی نمی‌کند، به همان صورت کتاب‌مقدس نیز درک حقیقی این عهد را فقط به کسانی ارزانی

می‌دارد که مشتاقند از سطح، گذشته و به عمق وارد شوند و در این جستجو وقت زیادی صرف کرده و عمیقاً مطالعه می‌کنند.

تمام آنچه گفته شد، مقدمه‌ای بر بررسی این عهد بود که در همین فصل به آن خواهیم پرداخت. در ابتدا ممکن است این بررسی تا حدّی سخت و دشوار به نظر برسد. اما اگر با صبر و پشتکار آن را دنبال کنیم، در نهایت، گنجهای پر ارزشی را به ما ارزانی خواهد کرد. همین مطلب، موضوع فصلهای بعدی نیز خواهد بود.

تعریف عهد ازدواج

در کتاب‌مقدس دو واژهٔ اصلی برای پیمان وجود دارند. واژهٔ یونانی که در عهد جدید بکار رفته و دیاتکه (Diatheke) است و واژهٔ عبری که در عهدعتیق آمده، بریت (brith یا brit) می‌باشد. این دو واژه یعنی دیاتکه یونانی و بریت عبری گاهی به دو کلمهٔ متفاوت عهد و وصیت ترجمه می‌شوند. کلمهٔ وصیت را برای سند قانونی‌ای بکار می‌بریم که همانطور که کتاب‌مقدس اشاره می‌کند، فقط بعد از مرگ شخصی که آن را مقرر کرده، قابل اجراست (عبرانیان ۹:۱۶ـ۱۷ را ملاحظه کنید). از طرف دیگر، لغت عهد را برای موردی که الزاماً نیازمند مرگ طرفین باشد، بکار نمی‌بریم. اما در مفهوم کتاب‌مقدس این تمایز را نباید قائل شد و در کتاب‌مقدس هر دو واژه دیاتکه و بریت معنای واحدی دارند.

البته ما می‌دانیم که کتاب‌مقدس دارای دو «عهد» است – عهدعتیق و عهد جدید. این حقیقت بسیار واضح است که مکاشفهٔ مکتوب خدا برای انسان در قالب دو عهد دیده می‌شود. بنابراین، مفهوم عهد **مفهومی محوری در کل مکاشفه الهی است**. اگر ماهیّت عهد را درک نکنیم، پس چگونه امیدواریم که بتوانیم معنی واقعی پیغام خدا برای خود را درک کنیم؟

معنی لغت عهد چیست؟ ارائهٔ یک تعریف دقیق و ساده آسان نیست. گفته شده که معنی ریشه‌ای واژه عبری «بریت brit» «به هم پیوستن» است اما در این مورد اطمینان وجود ندارد. اما این امر قطعی است که عهد، یک پیوند است. معنی ریشه‌ای واژهٔ یونانی دیاتکه، «به چیزی نظم و ترتیب دادن» است. بنابراین واژه در شرایط نظم و ترتیب ایجاد کردن را می‌رساند. این واژه بار معنایی حقوقی‌تری دارد تا واژه عبری بریت.

ما در کتاب‌مقدس دو نوع متفاوت عهد را می‌بینیم. یکی از این عهدها زمینهٔ افقی را در بر می‌گیرد که همانا عهد بین دو انسان است.

این نوع عهد به مفهوم قرارداد نزدیکتر است. به عنوان مثال، در اول پادشاهان ۵:۱۲، ما دربارهٔ قراردادی که سلیمان با حیرام پادشاه بست، می‌خوانیم. بر اساس این قرارداد سلیمان و حیرام طرح دوستی دوطرفه‌ای را ریختند و شرایطی را در نظر گرفتند که بر اساس آن قرار شد حیرام مصالح و کارگران لازم برای ساخت هیکل را تأمین کند.

اگرچه قراردادی به این شکل تنها در سطح انسانی یعنی بین دو پادشاه بسته شد جالب توجه است که بعداً وقتی خدا توسط عاموس نبی اعلام کرد که پادشاهی صور را مجازات خواهد کرد، یکی به این دلیل بود که آنها «عهد برادران را به یاد نیاوردند» که همان قرارداد بین سلیمان و حیرام بود (عاموس ۹:۱ را ملاحظه کنید). پس می‌بینیم که حتی در سطح روابط انسانی نیز خدا شکستن یک عهد را بسیار جدّی تلقّی می‌کند و طرف خاطی را مجازات می‌نماید.

عهد به منزلهٔ بنیان ارتباط

اما علاوه بر مورد فوق، کارکرد اصلی واژهٔ عهد در کتاب‌مقدس، بستن

قرارداد بین دو انسان در سطح روابط افقی نیست بلکه ارتباطی است مقتدرانه بین خدا و انسان که از سوی خدا شروع می‌شود و طرفین آن در یک سطح نیستند. اساساً عهد، بیان کنندهٔ ارتباطی است که در آن خود خدا مقتدرانه و با انتخاب و تصمیم خود پیشقدمانه عمل می‌کند.

او شرایطی را که بر اساس آنها حاضر است با انسان ارتباط برقرار کند، بیان می‌نماید. باید بر این مسئله تأکید کنیم که این ابتکار عمل کاملاً مختصّ خداست و شرایط آن نیز منحصراً توسط او وضع شده است. وظیفهٔ انسان در این میان تنها این است که به پیشنهاد خدا برای بستن عهد پاسخ مثبت دهد و ارتباطی را که این پیمان با خود به همراه دارد، بپذیرد.

این انسان نیست که شرایط را وضع می‌کند و یا ارتباط را شروع می‌کند. برای درک این معنای عهد شما باید تا حدی با نگرش کلیسای پرزبیتری یا کالوینیست آشنا باشید. از لحاظ تاریخی، در جنبش پروتستانیسم این شاخهٔ کالوینی است که همواره تأکید خاصی بر موضوع عهد دارد. این تأکید بیانگر حقیقت خاصی است که توجه به آن بسیار اهمیت دارد. جسارتاً باید عرض کنم که ما تا زمانی که مفهوم کتاب‌مقدس عهد را نفهمیده‌ایم نمی‌توانیم مفهوم ارتباط خود با خدا را کاملاً درک کنیم.

در تحلیل و بررسی قبلی گفتیم که هرگونه ارتباط دائمی خدا با انسان بر اساس یک عهد بنا شده است. خدا هرگز جدا از یک پیمان ارتباط دائمی برقرار نمی‌کند. در مزمور ۵۰:۱ـ۵ سراینده با دیدی نبوّت گونه آمدن خداوند را در جلال و قوت در پایان این عصر بیان می‌کند که می‌آید تا قوم خود را جمع کند. به همین منظور، او واضحاً کسانی را که خدا به عنوان قوم خود می‌خواند، توصیف می‌کند.

«خدا، خدا یهوه تکلّم می‌کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می‌خواند[این فراخوانی برای تمام کرهٔ زمین

است]. از صهیون که کمال زیبایی است خدا تجلّی نموده است. خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود آتش پیش روی او می‌بلعد و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود. [این بیان، نبوت واضحی از آمدن خداوند در جلال و قوّت برای داوری است]. آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را تا قوم خود را داوری کند. [این داوری قوم خدا در برابر مسند قضاوت مسیح است، نه داوری بی‌ایمانان، بلکه داوری ایمانداران. نه داوری برای محکومیّت بلکه برای دادن پاداش.]

مقدسان مرا نزد من جمع کنید که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.»[این آیه به ما می‌گوید که دعوت خدا خطاب به چه کسانی است.] (مزامیر ۵۰:۱ـ۵).

لغت عبری که در اینجا «مقدّسان» ترجمه شده واژهٔ hasid است که فرقهٔ هاسیدیکها در یهودیت نام خود را از آن گرفته‌اند. این فرقه متعصب‌ترین و وقفت شده‌ترین شکل یهودیت ارتدکس محسوب می‌شود. یهودی عضو این فرقه شخصی است که تمام وقتش را به خدا اختصاص می‌دهد و فقط برای او زندگی می‌کند.

اما در اینجا سرایندهٔ مزمور «مقدّسان»ی را که هاسیدیهای واقعی هستند یعنی «کسانی که عهد را با من به قربانی بسته‌اند» توصیف می‌کند به عبارت ساده‌تر «کسانی که بر اساس بریدن قربانی این عهد را بسته‌اند.» در زبان عبری از فعل «بریدن» به جای «بستن» بیشتر برای عهد و پیمان استفاده می‌شود و عملی را بیان می‌کند که در آن قربانی توسط ضربهٔ چاقو کشته می‌شود. منظور از عهد «من» به طور خاص قراردادی است که خود خدا آن

را طرح می‌کند که عهدی جاودانی است. خدا فقط بر یک اساس عهد می‌بندد و آن، قربانی است. بدون قربانی، عهدی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

سالها قبل، در سال ۱۹۴۴، وقتی برای اولین بار مطالعهٔ کتاب‌مقدس عبری را شروع کردم، روح‌القدس مرا ترغیب کرد تا کاری غیر عادی انجام دهم. برای شروع کار خود، سه مداد رنگی برداشتم. رنگهای آبی، سبز و قرمز و شروع کردم به علامتگذاری سه موضوع بخصوص. این سه موضوع عبارت بودند از: عهد، قربانی و ریختن خون. از رنگ آبی برای علامتگذاری کلمهٔ عهد، از رنگ سبز برای قربانی و از رنگ قرمز برای علامتگذاری موارد ریختن خون استفاده کردم. در نتیجه، به مکاشفه‌ای رسیدم، به این ترتیب که در هر جا با رنگ آبی علامتگذاری کرده بودم، علامتگذاری با رنگ سبز هم وجود داشت و هرجا را که با رنگ سبز علامتگذاری کرده بودم، علامتگذاری با رنگ قرمز هم وجود داشت. به عبارت دیگر، هرجا که عهدی هست در آنجا باید قربانی‌ای وجود داشته باشد و هرجا قربانی‌ای هست در آنجا باید ریختن خون انجام شود.

این مسئله با توصیف قوم خدا در مزمور ۵:۵۰ مطابقت دارد که می‌گوید: «آنانی که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.» برای ورود به یک ارتباط دائمی و پایدار با خداوند دو چیز اساسی است: عهد و قربانی. بدون عهد، ارتباط با خدا امکان ندارد و بدون قربانی عهد وجود نخواهد داشت.

از لحاظ تاریخی، پیش از برقرار شدن عهد جدید در عیسی مسیح روشی که انسانها توسط آن با خدا ارتباط برقرار می‌کردند بسیار چشمگیر بود و بسیاری از اشخاص با این طریق آشنا نیستند. ارمیا این روش را به خوبی توصیف می‌کند. دوره‌ای که ارمیا در آن زندگی می‌کرد مقطعی از تاریخ اسرائیل بود که آنها در ارتباط با خود با خدا دچار لغزش و عصیان

شده و کاری را انجام داده بودند که خدا آنها را از انجام آن منع کرده بود. آنها افراد قوم خود را به عنوان غلام به خدمت گرفته بودند. وقتی خدا ایشان را توسط ارمیای نبی به این خاطر سرزنش کرد آنها توبه کردند و با خدا عهدی بستند که در آن توافق کردند غلامان و کنیزان اسرائیلی خود را آزاد کنند. اما بعداً بر گناه خود افزودند و عهد خود را شکسته و بردگان خود را پس گرفتند. تنها بخش این واقعه که به ما مربوط می‌شود مراحلی است که طی آنها با خدا عهد بستند و این امر اهمیّتی بسیار فراتر از آن مقطع بخصوص در تاریخ اسرائیل دارد و این قسمت در ارمیاء ۳۴:۱۸ـ۲۰ توصیف شده که خدا می‌فرماید:

> «و تسلیم خواهم کرد کسانی راکه از عهد من تجاوز نمودند و وفا ننمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند حینی که گوساله را دوپاره کرده در میان پاره‌هایش گذشتند. یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجه‌سرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره‌های گوساله که گذر نمودند. و ایشان را به دست دشمنان ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.» (ارمیا ۳۴:۱۸ـ۲۰).

این آیات به آگاهی ما از مراحل بستن یک عهد اطلاعات مفیدی اضافه می‌کند. بستن عهد نه فقط گذراندن یک قربانی را می‌طلبد، بلکه گذراندن آن قربانی نیز باید به طریق خاصّی صورت می‌گرفت. حیوانی که قربانی می‌شد می‌باید دوپاره شده و آن دوپاره هم با فاصله از یکدیگر در مقابل هم قرار می‌گرفتند. سپس قومی که عهد را می‌بستند می‌باید از بین دوپارهٔ قربانی عبور می‌کردند. و این عملی بود که قوم بواسطهٔ آن وارد رابطهٔ عهد با خدا می‌شدند.

عهد خدا با ابرام

در حالی که مراحل لازم برای بستن عهد را مد نظر داریم، به پیدایش ۱۵:۷ـ۱۸ برمی‌گردیم که در آن چگونگی عهد بستن خدا با ابرام ذکر شده است (در آن زمان اسم ابرام هنوز به ابراهیم تغییر نکرده بود):

«پس وی را گفت من هستم یهوّه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیّت به تو بخشم. گفت ای خداوند یهوّه به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود. به وی گفت گوسالهٔ مادّهٔ سه ساله و بز مادّهٔ سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر. پس این همه را بگرفت و آنها را از میان دوپاره کرد و هر پاره را مقابل جفتش گذاشت لکن مرغان را پاره نکرد. و چون لاشخورها بر لاشها فرودآمدند ابرام آنها را راند. و چون آفتاب غروب می‌کرد خوابی گران بر ابرام مستولی شد و اینک تاریکی ترسناک سخت او را فرو گرفت. پس به ابرام گفت یقین بدان که ذریّت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کر دو آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت و بر آن امتّی که ایشان بندگان آنها خواهند بود من داوری خواهم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت و در پیری نیکو مدفون خواهی شد و در پشت چهارم بدینجا خواهند برگشت زیرا گناه اموریان هنوز تمام نشده است. و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد تنوری پردود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت این زمین

را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام».

این قسمت با وعدهٔ خدا با ابرام مبنی بر اینکه او زمین کنعان را به ارثیّت وی خواهد بخشید شروع می‌شود و ابرام با طرح یک سؤال واکنش نشان می‌دهد: «به چه نشان بدانم ......؟» و خداوند در جواب ابرام با او عهدی می‌بندد. به عبارت دیگر، تعهّد نهایی خدا برای انجام هر کاری در یک عهد دیده می‌شود. وقتی خدا با کسی عهد می‌بندد، این بالاترین کاری است که او در بیان تعهّد خود انجام می‌دهد. عهد، **تعهّدی کامل و غیر قابل فسخ است**. وقتی خدا با ابرام عهد می‌بندد، دیگر به صورت زمان آینده سخن نمی‌گوید. او نمی‌گوید: «به تو خواهم بخشید.» بلکه می‌گوید «بخشیده‌ام» بستن عهد، چنین چیزی را به شکل قطعی و برای همیشه ایجاب می‌کند.

مراحل بستن عهد خداوند با ابرام دقیقاً به همان گونه است که در ارمیاء ۳۴:۱۸ـ۲۰ ذکر شده است. ابرام می‌بایست حیوانات قربانی را فراهم کرده و آنها را می‌کشت و به دو قسمت تقسیم می‌کرد. بعد، در زمانی مناسب، خداوند و ابرام از میان پاره‌های قربانی گذشتند. و توسط این عمل عجیب، خداوند با ابرام عهد بست.

حالا، با هم به برخی جزئیات این معامله توجه می‌کنیم. هر کدام از جزئیات این رخداد پرتوی روشنگر بر مفهوم عهد می‌اندازد. آیهٔ ۱۱ چنین می‌گوید: «و چون لاشخورها بر لاشها فرود آمدند، ابرام آنها را راند.» این کلمات، خاطرات مهمّی را به یادم می‌آورند.

در جریان جنگ جهانی دوم، وقتی در ارتش بریتانیا در مصر خدمت می‌کردم، به مدت یکسال تمام در بیمارستان بستری بودم و شرایط من به گونه‌ای بود که ظاهراً پزشکان نمی‌توانستند مرا درمان کنند. با ناامیدی به

کتاب‌مقدس پناه بردم تا ببینم در مورد موقعیّت من چه می‌گوید. در آخر، پس از خواندن تمام کتاب‌مقدس، به این نتیجه رسیدم که خدا شفای مرا از طریق مرگ عیسی مسیح روی صلیب مهیّا کرده بود و در واقع این شفا، بخشی از عهدی بود که خدا توسط عیسی مسیح با من بسته بود. اما همینکه می‌خواستم به این حقیقت تکیه کنم، فکر من دائماً مورد حملهٔ ناامیدی‌ها، شکها و تاریکیها قرار می‌گرفت.

در حالی که آنجا بستری بودم و تلاش میکردم که از مزایای عهد خود با مسیح بهره‌مند شوم و با حالات ناامیدی و شک مبارزه کنم، این قسمت از باب ۱۵ سفر پیدایش را خواندم و دیدم که در آنجا این وظیفهٔ ابرام بود که پرندگان را از اطراف طعمه دور کند. انتخاب قربانی‌ها با خدا بود اما محافظت از آنها کاری بود که ابرام می‌باید انجام می‌داد. همچنین، می‌دیدم که خدا قربانی را در مسیح برای من مهیا کرده بود اما دور کردن آن پرنده‌های شیطانی که برای غارت کردن قربانی آمده بودند و می‌خواستند مرا از امتیازات آن محروم کنند، بر عهدهٔ من بود. به این ترتیب، متوجه شدم که دور کردن این پرندگان مدت زمانی طول خواهد کشید که می‌باید آن را پشت سر می‌گذاشتم. هرچند بار هم که شک، بی‌ایمانی یا ترس به من حمله‌ور می‌شدند، وظیفهٔ من این بود که قسمتهای قربانی را سالم نگاه دارم. آنها می‌بایست از معرض حمله پرندگان شیطانی که می‌خواستند آنها را طعمهٔ خود سازند و مرا از میراثم دور کنند محافظت می‌شدند.

و بعد در آیهٔ ۱۲ گفته می‌شود: «چون آفتاب غروب می‌کرد خوابی گران برابرم مستولی شد و اینک تاریکی ترسناک سخت او را فرو گرفت». «تاریکی ترسناک سخت»، تجربهٔ روحانی بسیار دشواری بود که ابرام، این ایماندار بالغ و متعهّد با آن روبرو شد. آیا این امر جایی در نگرش الهیاتی شما دارد؟ آیا می‌دانید که برخی از بزرگترین مقدّسان خدا دوره‌های

تاریکی روحانی را پشت سر گذاشته‌اند؟ عبور از این نوع تاریکی دلیل بر عدم بلوغ یا ضعف روحانی شخص نیست. در واقع خدا افراد ضعیف و نابالغ را در معرض چنین آزمایشی قرار نمی‌دهد. او می‌داند که هر یک از ما تا چه حدّ قدرت تحمّل داریم. ابرام به این دلیل که ضعیف بود یا به اندازهٔ کافی متعهّد نبود در معرض این تجربه قرار نگرفت بلکه به این دلیل و با این آزمایش روبرو شد چون بخشی از تجربهٔ روحانی او بود که ضرورت داشت با آن روبرو شود. این تاریکی پیش درآمدی از زحماتی بود که نسل او می‌باید در مصر با آنها روبرو می‌شدند و او به عنوان پدر آنها، می‌باید نمونه‌ای از زحماتشان را می‌چشید.

در آیات ۱۳ تا ۱۶، خداوند برای ابرام توضیح می‌دهد که بر نسل او در مصر چه خواهد گذشت و اینکه او چگونه وارد عمل شده و آنها را رهایی بخشیده و به زمین کنعان باز خواهد آورد. سپس در آیهٔ ۱۷، بعد جدیدی به تجربهٔ ابرام اضافه میشود: «و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، تنوری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود». به تاریکی طبیعی شب، سیاهی دود تنور نیز اضافه شد. تنور و کوره در کتاب‌مقدس اغلب برای نشان دادن زحمت شدید بکار رفته است. خدا در اشعیاء ۴۸:۱۰ به قوم اسرائیل می‌گوید: «اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کورهٔ مصیبت آزمودم.»

این مسئله، شامل حال همهٔ قوم خدا در زمانها مختلف می‌شود. اگر زمانی خود را در کورهٔ زحمات دیدید، به یاد داشته باشید که خدا در آنجا دارد شما را تصفیه و امتحان می‌کند. اینکه چه عکس‌العملی در کوره از خود نشان می‌دهید، سرنوشت شما را تعیین می‌کند. شما صرفاً به این خاطر که ضعیف شده و یا لغزش خورده‌اید و یا خدا را فراموش کرده‌اید در کورهٔ زحمات قرار نمی‌گیرید. شما در کوره قرار می‌گیرید چون در کوره

قرار گرفتن برایتان کاری را انجام می‌دهد که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند انجام دهد. خدا در ملاکی ۳:۳ به پسران لاوی که کاهنان او هستند، هشدار می‌دهد که ایشان را مثل طلا و نقره تصفیه خواهد کرد. فلزّات با ارزش هیچ وقت بدون حرارت شدید تصفیه نمی‌شوند.

در میان آن تاریکی فراگیر که ابرام در آن قرار داشت– تاریکی‌ای که هم طبیعی و هم غیر طبیعی بود، «چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود.» (آیهٔ ۱۷) آه که چه مفهوم عمیقی در این قسمت نهفته است! چراغ مشتعل در واقع به نوعی، ظهور روح خدا بود. همان روح که در مکاشفه ۵:۴ هم ذکر آن چنین آمده است: «هفت چراغ آتشین ...... که هفت روح خدا می‌باشند.» و یوحنا در آسمان در برابر تخت خدا دید. در همین لحظه یعنی در اوج تاریکی بود که خداوند به شکل چراغ مشتعل، خویشتن را به ابرام متعهّد ساخت. او از میان پاره‌های قربانی عبور کرد و با اینکار با ابرام عهد بست.

اجازه دهید باز هم لحظه‌ای به تجربهٔ خود در بیمارستان در مصر برگردم. در تاریکی دوران زندگیم در آنجا بود که این واقعه باب ۱۵ کتاب پیدایش برایم عملی و زنده جلوه کرد. آموختم که در مواقعی که تاریکی شدید ما را فرو می‌گیرد روح‌القدس تنها یک چیز را روشن می‌سازد و آن نشانه‌های قربانی است زیرا این نشانه‌ها تنها چیزهائی هستند که باید ببینیم. قربانی، نشانهٔ عهد است و عهد، تعهّد نهایی و غیرقابل فسخ خداست. ممکن است در شرایطی قرار گیرید که تنها این واقعیت را مشاهده کنید که عیسی برای شما فدا شد و این همه آن چیزی است که باید بدانید. زیرا همهٔ چیزهای دیگر در این حقیقت خلاصه می‌شوند. رومیان ۳۲:۸ به ما می‌گوید: «او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟» زمانهایی

پیش می‌آیند که تنها حقیقتی که می‌توانید به آن متوسّل شوید عهدی است که با مرگ فداکارانهٔ خداوند عیسی مسیح بسته شد.

به این ترتیب بود که خداوند و ابرام با یکدیگر عهد بستند. آن گونه که من متوجه می‌شوم برای بستن عهد هر یک از دو طرف عهد باید به نوبت از میان پاره‌های قربانی‌ها بگذرند. آیا شگفت‌انگیز نیست که خدای قادر مطلق با همراهی یک انسان این کار را انجام دهد؟ برایم بس عجیب است که خدا از آسمان به زمین آمد تا برای نشان دادن تعهّد خود نسبت به ابرام از میان پاره‌های حیوانات ذبح شده بگذرد. درک این امر که خدا برای عهد بستن با یک انسان چنین مراحلی را طی می‌کند، ما را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اعتبار یافتن تنها از طریق مرگ

اما چرا قربانی لازم بود؟ چرا مرگ تنها راه وارد شدن در یک عهد بود؟ پاسخ این سؤال این است که قربانی نماد مرگ هر یک از طرفین عهد بود. هر یک از طرفین با عبور از میان پاره‌های حیوان ذبح شده، در واقع می‌گفت: «این مرگ من است. آن حیوان به نمایندگی از طرف من مرد. او به جای من مرد. من توسط مرگ او وارد این عهد می‌شوم. حال که وارد عهد شده‌ام، حق ندارم زنده باشم.» همین امر توضیح می‌دهد که چرا در زبان عبری و یونانی تفاوتی بین واژه‌های عهد و پیمان وجود ندارد.

لزوم مرگ برای معتبر ساختن عهد، در رساله به عبرانیان به خوبی تأکید شده است:

«زیرا در هرجا که وصیّتی است لابّد است که موت

وصیّت کننده را تصور کنند. زیرا که وصیّت بعد از موت ثابت می‌شود زیرا مادامی که وصیّت کننده زنده است استحکامی ندارد.» (عبرانیان ۹:۱۶ـ۱۷).

این کلمات جای هیچ سوء تفاهمی را باقی نمی‌گذارند. کسی که عهد می‌بندد، این کار را توسط مرگ انجام می‌دهد. مادامی که شخص زنده است، وارد عهد نشده است. غیر ممکن است عهد بست و زنده ماند. مرگ حیوان قربانی شده، مرگی جسمانی است اما برای کسی که قربانی را تقدیم کرده و از میان پاره‌هایش عبور می‌کند،نشانهٔ شکل دیگری از مرگ است. کسی که این کار را انجام می‌دهد، بدین شکل از آن لحظه زندگی کردن برای خودش را انکار می‌کند. همچنانکه هر یک از طرفین عهد از میان پاره‌های قربانی عبور می‌کند، در واقع عملاً به دیگری می‌گوید: «اگر لازم باشد، برای تو خواهم مرد. از این لحظه به بعد، خواسته‌ها و علائق تو را بر خواسته‌ها و علائق خود ترجیح می‌دهم. اگر من چیزی دارم که تو به آن نیاز داری اما نمی‌توانی تهیّه کنی، آنچه دارم از آن تو خواهد بود. دیگر برای خود زندگی نخواهم کرد بلکه برای تو.» از نظر خدا، بستن عهد به این صورت تنها یک آئین توخالی نیست. بلکه تعهّدی رسمی و مقدّس است. اگر مسیر وقایعی را که نتیجهٔ عهد خداوند با ابرام بود در تاریخ دنبال کنیم، می‌بینیم که هر یک از طرفین معاهده می‌باید تعهّدی را که آن عهد می‌طلبید، انجام می‌دادند.

سالها بعد، وقتی که ابرام، ابراهیم شد، خدا به او گفت: «من اسحاق، تنها پسرت را می‌خواهم. با ارزشترین چیزی که تو داری دیگر مال تو نیست زیرا من و تو با هم عهد بستیم. اسحاق حالا مال من است.» ابراهیم با درک طولانی بودن اعتبار عهد در انجام این وظیفه تردید نکرد. او مشتاقانه حاضر بود که حتی اسحاق را به خدا تقدیم کند. تنها در آخرین لحظه بود

که خداوند مستقیماً از آسمان مداخله کرد و او را از عملاً ذبح کردن پسرش باز داشت (باب ۲۲ سفر پیدایش را مطالعه کنید).

اما این پایان داستان نیست. خدا هم تعهّد خود را نسبت به ابراهیم انجام داد. دو هزار سال بعد خدا به نوبهٔ خود، سهم خودش را در عهدی که با ابراهیم بسته بود ادا کرد. او برای رفع نیاز ابراهیم و نسل وی، تنها پسرش را فدا کرد. اما این بار خدا برای نجات جان پسر خودش در آخرین لحظه دخالت نکرد. عیسی جان خود را به عنوان بهای کامل فدیهٔ ابراهیم و تمام نسل او بر صلیب فدا ساخت. این عمل، نتیجهٔ عهدی بود که دو هزار سال قبل خدا و ابراهیم با عبور از میان پاره‌های قربانی در آن شب سرنوشت ساز بسته بودند. همهٔ آنچه از آن زمان به بعد در طول تاریخ اتفاق افتاد در نتیجهٔ عهد آنها به وقوع پیوست.

تعهّدی که در نتیجهٔ بستن عهد بوجود می‌اید، تعهّدی ثابت، فراگیر و فسخ‌ناپذیر است.

فصل سوم

«اتحّاد بین مرد و زن»

در فصل اوّل دیدیم که ازدواج در برترین شکل خود «ریسمانی سه لا» است – عهدی بین یک مرد، یک زن و خدا. در فصل دوم، دریافتیم کـه لازمهٔ عهد، قربانی است در غیر این صورت، عهد فاقد اعتبار می‌شود. ما در این فصل، این دو اصل را به طور خاصّ به عهد ازدواج که در آن ایمانداران از طریق ایمان به مسیح متحّد می‌شوند، ربط می‌دهیم.

قربانی‌ای که پیمان ازدواج مسیحی بر مبنای آن انجام می‌شود، مـرگ عیسی مسیح است. او قربانی‌ای است که توسط وی از راه ایمان، یک مرد و یک زن می‌توانند با هم رابطهٔ زناشویی را به طوری که خدا مقرّر فرموده است، برقرار کنند. همانگونه که خداوند و ابرام از میان پاره‌های حیوانات ذبح شده گذشتند، همچنان در ازدواج نیز یک مرد و یک زن از مرگ عیسی مسیح که بخاطر آنها انجام شد، گذشته و وارد زندگی و ارتباط جـدیدی می‌شوند که بدون مرگ او غیر ممکن بود. عهد ازدواج مسـیحی در پـای صلیب بسته شده است.

در به نتیجه رسیدن این ارتباط، سه مرحلهٔ متوالی دیده مـی‌شود. اول اینکه، یک زندگی فدا می‌شود. هـر یک از طـرفین جـان خـود را در راه دیگری می‌نهد. شوهر، مرگ عیسی مسیح بر روی صلیب را به یاد آورده و می‌گوید: «مرگ مسیح در واقع مرگ من بود. بر صلیب مسیح من مردم و

حالا دیگر برای خود زندگی نمی‌کنم.» زن هم به صلیب نگاه کرده و همان کلمات را می‌گوید. «مرگ مسیح، در واقع مرگ من بود. من بر صلیب مسیح مردم و حالا دیگر برای خود زندگی نمی‌کنم.»

از این لحظه به بعد، هیچیک از آنها چیزی را از دیگری دریغ نمی‌کند، هرچه شوهر دارد از آن همسرش است و هرچه زن دارد از آن شوهرش هم هست. هیچکس چیزی برای خود ندارد. این، یکی شدن است نه شراکت.

دوم اینکه، بعد از مرگ حیات تازه‌ای شروع می‌شود. حالا هر یک از طرفین در دیگری و از طریق او چنین زندگی می‌کند: شوهر به زن خود می‌گوید: زندگی من در توست. من توسط تو به زندگی ادامه می‌دهم. تو نمایان کنندهٔ آنچه من هستم می‌باشی.» به همین صورت، زن به شوهر خود می‌گوید: «زندگی من در توست من زندگی خود را در تو می‌بینم. تو نمایان کنندهٔ آنچه من هستم هستی.»

سوم اینکه، این عهد توسط اتحّاد جسمانی طرفین به کمال می‌رسد و این اتحّاد به نوبهٔ خود میوه‌ای به بار می‌آورد که ادامـه دهـندهٔ ان حـیات تازه‌ای است که هر یک از طرفین می‌خواهد با دیگری ادامه دهد. خدا در کل قلمرو موجودات زنده این اصل اساسی را مقرر فرمود که بدون اتحّاد، میوه‌ای در کار نخواهد بود. عهد به زنـدگی مشـترک و ثـمرآوری مـنتهی می‌شود و زندگی‌ای که در آن شراکت نـباشد بـی‌حاصل و بـی‌ثمر بـاقی می‌ماند.

چنین ازدواجی که بر اساس بستن عهد انجام می‌شود با ازدواجی که امروزه اکثر مردم می‌کنند بسیار متفاوت است. اساساً، برخـورد فـرهنگ امروزی ما نسبت به ازدواج این است که: «در این میان چه چیزی نصیب من می‌شود؟ چه چیزی به من می‌رسد؟» عقیدهٔ من اینست که هر ازدواجی که با این طرز نگرش انجام شود، محکوم به شکست است. اما کسی که

ازدواج را به عنوان یک عهد انجام می‌دهد نمی‌پرسد، «چه چیزی به من می‌رسد؟» بلکه «چه چیزی می‌توانم بدهم؟» و بعد به سؤال خود چنین جواب می‌دهد: «من زندگیم را می‌دهم. آن را برای تو فدا می‌کنم و آنوقت حیات تازهٔ خود را در تو می‌بینم.» این عکس‌العمل در مورد طرفین ازدواج یعنی هم مرد و هم زن صادق است. از نظر فکر بشری، این مسئله، امری مضحک است. اما در واقع همین امر مضحک، راز زندگی، خوشبختی و عشق واقعی است.

در این رابطه جدید، زن و شوهر هر یک سهم خاصی دارند که می‌باید آن را ادا کنند. قابل توجه است که در هر قسمت عهدجدید، هرجا که وظایف دو طرفهٔ زن و شوهر مورد بحث است، نویسنده موضوع را با توضیح مسئولیتهای خاص زن شروع می‌کند و این امر چه نویسنده مردی متأهل مثل پطرس باشد و یا مردی مجرّد مثل پولس در هر دو حالت دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که در برخی موارد، زن همانا محور اصلی است که کل ارتباط زناشویی بر آن می‌چرخد. تا زمانی که او سهم خود را انجام ندهد، امکان ندارد که شوهرش بتواند سهم خویش را در حفظ این ارتباط اداکند. بنابراین، ما هم بررسی خود را با توجه به سهمی که زن به عهده دارد شروع می‌کنیم.

سهم زن

سلیمان در کتاب امثال ۳۱: ۱۰ـ۳۱، یکی از زیباترین تصاویری راکه در کتاب‌مقدس می‌توان یافت، با عنوان «یک همسر نمونه» ترسیم می‌کند. (در کتاب‌مقدس فارسی این عنوان «زن پرهیزکار» ترجمه شده است.) اما هیچ ترجمه‌ای معنای غنی عنوان این مبحث را که به زبان عبری بیان شده، به طور کامل نمی‌تواند منتقل کند. من فکر می‌کنم که آنچه سلیمان فی‌الواقع

در ذهن داشت، زنی است که می‌داند زن بودن یعنی چه، زنی است که می‌داند چگونه زن بودن خود را به کاملترین و غنی‌ترین صورت بیان کند، زنی که به عنوان یک زن مسئولیت خود را با موفقیت انجام می‌دهد.

سلیمان توصیف خود را با یک سؤال شروع می‌کند: «زن صالحه را کیست که پیدا تواند نمود؟» (آیهٔ ۱۰) و این خود می‌رساند که چنین زنی کمیاب است. از آنجا که این افتخار نصیب من شد تا سی سال از زندگی خود را با زنی که به سؤال سلیمان پاسخ داد سپری کنم، هر بار که این قسمت را می‌خوانم نمی‌توانم از سرازیر شدن اشک از چشمانم جلوگیری کنم.

بررسی تمام جزئیات تصویری که سلیمان ترسیم کرده، از محدودهٔ این کتاب خارج است. اما می‌خواهم به حقیقت ساده‌ای که در این تصویر بسیار مهم نهفته است، اشاره کنم و آن این است که ابتدا، وسط و انتهای این تصویر همگی بر شوهر آن زن متمرکز است. به عبارت دیگر هدف والایی که در ورای انجام وظایف یک زن صالحه مد نظر است، شوهر اوست و هر کار دیگری راکه او جدا از این هدف انجام دهد از ارزش کمتری برخوردار است. یک زن باید انجام وظایف خود را به عنوان یک همسر، اینگونه بسنجد. او اکنون دیگر برای خود زندگی نمی‌کند. زندگی او در زندگی شوهرش تداوم می‌یابد و او موفقیت خود را در او می‌بیند و از موفقیتهای شوهرش بیشتر شاد می‌شود تا موفقیتهای خودش.

به اولین عبارت در مورد این زن صالحه در آیهٔ ۱۱ توجه کنید: «دل شوهرش بر او اعتماد دارد و محتاج نخواهد بود.» شوهر او مجبور نیست که دنیا را زیر پا بگذارد تا میلیونر شده و بتواند قابلیتهای خود را ثابت کند. چرا که تأیید همسرش برای او کافیست. امروزه مردهای زیادی هستند که برای موفقیت در کار تجارت و یا هر زمینهٔ دیگری بی‌وقفه تلاش می‌کنند

فقط به خاطر اینکه می‌خواهند قابلیتهای خودشان را ثابت کنند. معمولاً، مشکل اصلی آنها، این است که آنها هیچوقت آن اطمینانی را که از تأیید شدن در خانواده‌شان ناشی می‌شود ندارند یعنی تأییدی که نخست از والدین و بعداً همسران خود می‌باید تحصیل می‌نمودند در نتیجه، سعی می‌کنند با تلاشهای بسیار در زندگی تأیید اطرافیان را بدست آورده و خود را ثابت کنند. اما مردی که زن خوبی دارد، به تأیید دیگران نیازی ندارد. تائید همسرش برای او کافی است. ممکن است دیگران او را به درستی درک نکنند و حتی به او خیانت کنند اما او می‌داند که کسی را دارد که می‌تواند کاملاً به او تکیه کند و او، همسر وی است. همسری این چنین بودن، بزرگترین وظیفهٔ یک زن است.

اعتماد شوهر این «زن صالحه» بر اساس یک واقعیت ساده اما حیاتی قرار دارد و آن این است که «او برایش تمامی روزهای عمر خود خوبی خواهد کرد و نه بدی.» در مدت سی سال زندگی مشترک خود با همسرم لیدیا، من این اعتماد کامل را به او داشتم. او هرگز به من بدی نکرد. اگرچه گاهی با نظر من مخالف بود و حتی به من تذکّر می‌داد. گاهی اوقات با هم بحث می‌کردیم و نظریات متفاوتی داشتیم. اما همیشه می‌دانستم که با او و در چه موقعیتی قرار دارم. او همواره صد در صد با من موافق بود و بدون حمایتها او، هرگز نمی‌توانستم آن چیزی باشم که الان هستم.

حال اجازه دهید با هم آیهٔ ۲۳ را که بخش اصلی این توصیف است، بررسی کنیم: «شوهرش در دربارها معروف می‌باشد و در میان مشایخ ولایت می‌نشیند.» بار دیگر، کانون توجه معطوف شوهر اوست. او یکی از بزرگان شناخته شدهٔ قوم خویش است که در دربار که مکان جلال و اقتدار است، می‌نشیند. زبانی که سلیمان به آن صحبت می‌کند بسیار رسا و روشن است. او می‌گوید: «شوهرش......... مشهور می‌باشد.» به عبارت دیگر، او

به خاطر وجود زنش مشهور است و بدون حمایت او نمی‌توانست به آن مقام بالا برسد. این اصل در بسیاری موارد وقتی مردی موفق، مطمئن و محترم را می‌بینیم، مصداق پیدا می‌کند. بخش بزرگی از آنچه را که در او می‌بینیم، در واقع موفقیت همسر اوست.

سپس در آیات ۲۸ و ۲۹ توصیف سلیمان از زن صالحه با تمرکز بر خانوادهٔ او–ابتدا فرزندانش و سپس شوهر او به اتمام می‌رسد:

> «پسرانش برخاسته او را خوشحال می‌گویند و شوهرش نیز او را می‌ستاید. دختران بسیار اعمال صالحه نمودند اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.» (امثال ۳۱:‏۲۸ـ۲۹)

به این ترتیب توصیف سلیمان از «زن صالحه» که یک زن واقعاً موفق است، با شوهر او شروع می‌شود، با او ادامه می‌یابد و با او نیز به پایان می‌رسد. این بزرگترین مسئولیت اوست و هر مسئولیت دیگری از نظر اهمیت در رتبه بعدی قرار می‌گیرد.

اما شوهر این زن، به نوبهٔ خود چه پاداشی باید به او بدهد؟ «او را می‌ستاید.» چقدر این موضوع مهم است. ای شوهران، اگر شما زنی با این خصوصیات دارید، بدانید که هر مقدار هم به او حقوق بدهید باز هم برای او کم است. شما با هیچ چیزی جز ستایش و تحسین او نمی‌توانید حق او را به جا بیاورید. حتی می‌توانید در این خصوص زیاده‌روی کنید زیرا هرچه بیشتر او را تحسین کنید بیشتر جواب می‌گیرید. پس تا می‌توانید همسر خود را تحسین کنید. به او بگویید که چقدر برایتان عزیز است و اینکه چقدر غذاهایش خوشمزه هستند. به او بگویید وقتی خانه را تمیز و مرتب می‌بینید چقدر لذّت می‌برید و اینکه او چقدر زیبا به نظر می‌رسد. به او بگویید که چقدر دوستش دارید و اینکار را با حوصله انجام دهید. انجام این کار واقعاً سرمایه‌گذاری خوبی است زیرا چندین برابر آنچه را که

صرف کرده‌اید دریافت خواهید کرد.

همانطور که قبلاً گفتم، خودمن شخصاً وقتی به سی سال زندگی مشترک خود با لیدیا نگاه می‌کنم، می‌بینم که ازدواجی موفق و توأم با خوشبختی داشتم. شاید فقط در یک مورد احساس پشیمانی می‌کنم و آن اینکه چرا به اندازهٔ کافی به او نگفتم که چقدر دوستش داشتم. من دوستش داشتم و او هم این را می‌دانست. امااین را به قدر کافی به او نگفتم. اگر می‌شد که یکبار دیگر به آن دوران باز گردم، ده برابر آن زمان به او می‌گفتم که دوستش دارم.

اجازه دهید باز هم به موضوع وظیفهٔ زن برگردیم. یک زن چگونه می‌تواند چنین وظیفهٔ موفقیّت‌آمیزی را در قبال شوهر خود انجام دهد؟ به نظر من، او دو مسئولیت اصلی دارد که در ارتباط تنگاتنگ با هم هستند. اول اینکه او باید شوهر خود را حمایت کند و دوم اینکه او باید وی را تشویق نماید.

پولس رسول در اول قرنتیان ۳:۱۱ به ما می‌گوید که سر زن مرد (شوهر او) است. در بدن جسمانی، مسئولیت نهایی تصمیم‌گیری و فرماندهی بر عهدهٔ سر است. با این وجود، سر نمی‌تواند خود را نگه دارد. حفظ سر در جای خود بر عهدهٔ بدن است. سر، بدون حمایت بقیهٔ بدن و خصوصاً گردن نمی‌تواند به تنهایی وظیفهٔ خود را انجام دهد.

همین مسئله در ازدواج نیز مصداق دارد. شوهر، همانند سر، وظیفهٔ تصمیم‌گیری نهایی و ادارهٔ زندگی را بر عهده دارد. اما نمی‌تواند این کار را به تنهایی انجام دهد. او به بدن نیاز دارد تا او را حمایت کند. در واقع مسئولیت زن به نوعی شبیه کاری است که گردن انجام می‌دهد. او نزدیکترین شخص به شوهرش است و شوهرش می‌تواند همیشه به حمایت او اعتماد کند. اگر او نتواند از شوهرش حمایت کند، به هیچ طریق

دیگر نمی‌تواند وظیفهٔ خود را آنطور که باید انجام دهد. همانگونه که در بدن هیچ عضوی نمی‌تواند جای گردن را برای حفظ سر بگیرد، همچنین هیچکس دیگری نمی‌تواند پشتیبانی‌ای را که همسری از شوهرش می‌کند، بجا آورد.

دومین وظیفهٔ اصلی زن، تشویق شوهر است. یک مرد باید بتواند همیشه از همسرش انتظار تشویق داشته باشد. خصوصاً زمانی که در حداقل شایستگی برای تشویق است. اگر لیدیا مرا فقط در زمانی که سزاوار تشویق بودم، تشویق می‌کرد، تشویق او آن چیزی نبود که مورد نیازم بود. من بیشترین تشویق را زمانی نیاز داشتم که تقریباً اصلاً سزاوارش نبودم. من نیاز داشتم دقیقاً زمانی که هیچ کس مرا باور نداشت کسی به من ایمان داشته باشد. در آن موقع، به موعظه احتیاجی نداشتم و یک مشاور نمی‌خواستم. بلکه کسی را می‌خواستم که به من اعتماد کند. تشویق کردن شوهر برای یک زن کار آسانی نیست مخصوصاً در فشارهای زندگی. معمولاً سرزنش کردن و انتقاد نمودن از شوهر در این اوقات آسانتر است. در حقیقت، تشویق کردن، خدمتی است که می‌باید تقویت شود. به نظر من، یک زن اگر راه خوب تشویق کردن را بداند، می‌تواند ازدواج بد و شوهر ناموافق خود را به ازدواجی خوب و شوهری موفق تبدیل کند. اما لازمهٔ این کار انکار نفس است. تا وقتی که ما به خودمان توجه می‌کنیم، نمی‌توانیم دیگران را تشویق کنیم. اگر شما و شوهرتان احساس دلزدگی می‌کنید، چاره چیست؟ اینکه به او بگویید چقدر از دست او ناراحت هستید یا اینکه او را تشویق کنید؟ اما همین تشویق، اصل مهم عهد ازدواج است. شما دیگر برای خود زندگی نمی‌کنید.

این مطلب ما را به نقطهٔ شروع بحثمان یعنی تعهّد به اجرای عهد برمی‌گرداند. تنها این اصل است که به زن و شوهر آن فیض و قدرتی را

می‌دهد که برای داشتن یک ازدواج موفق به آن نیاز دارند. برای نیل به این هدف (داشتن ازدواج موفق)، پندهای نیکو و یا مجموعه‌ای از قوانین خاص به تنهایی کافی نیستند. امروزه، کتابهای خوب زیادی وجود دارند که حاوی مشاوره‌ها و دستورالعملهای لازم جهت داشتن یک ازدواج موفق آنهم از دیدگاه مسیحیت هستند. اما به عنوان آخرین راه حل باید گفت که ازدواج مسیحی بدون فیض فوق‌العادهٔ خدا به نتیجه نخواهد رسید و این فیض تنها در صورتی نصیب آنها می‌شود که زن و شوهر خود را در تعهّد به اجرای عهد به خدا و یکدیگر تسلیم کنند.

سهم شوهر

حال به بررسی سهم شوهر در پیمان ازدواج می‌پردازیم. کلماتی که پولس رسول در اول قرنتیان ۷:۱۱ بیان کرد نقطهٔ خوبی برای شروع این بررسی است که می‌گوید: «زیرا که مرد را نباید سر خود را بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست. اما زن جلال مرد است.» قسمت پایانی این آیه مورد نظر ماست که می‌گوید: «زن جلال مرد (شوهر) است.» این مورد، در برگیرندهٔ همان اصلی است که در مورد زن مصداق داشت و حالا در مورد شوهر نیز مصداق دارد. قبلاً دیدیم که می‌توان نتیجه موفقیت عملکرد یک زن را در شوهرش به خوبی مشاهده کرد. اکنون پولس می‌گوید شرایط خوبی یک زن دلیلی بر موفقیت‌آمیز بودن عملکرد شوهرش است. او (زن) جلال مرد و ثمرهٔ بزرگترین موفقیت وی است. یک زن به گونه‌ای بی‌نظیر و عالی، نمایانگر بارز این است که شوهر وی چگونه فردی است؟

از یک مبشّر معروف دربارهٔ یکی از ایمانداران سؤال کرده گفتند: «فلانی چگونه ایمانداری است؟ او جواب داد: «الان نمی‌توانم به شما بگویم زیرا هنوز همسرش را ملاقات نکرده‌ام!» جواب عاقلانه‌ای بود.

خود من شخصاً، هیچوقت دربارهٔ یک مرد متأهل اظهار نظر نمی‌کنم تا وقتی که همسر او را ملاقات کرده باشم چراکه او جلال شوهر خود است. اگر آن زن پر نشاط است و احساس آسایش و امنیت می‌کند من به شوهرش احترام می‌گذارم. اما اگر از سوی دیگر، آن زن عصبی است و یا احساس امنیّت نمی‌کند، به این نتیجه می‌رسم که شوهر او در بعضی زمینه‌ها مسئولیتهای خود را چنان که باید انجام نمی‌دهد.

ارتباط زن با شوهر خود به عنوان جلال او به زیبایی در نمونهٔ اجرام آسمانی دیده می‌شود، یعنی ارتباط بین ماه و خورشید، ماه، «جلال» خورشید است. ماه جلالی از خود ندارد و زیبایی آن از انعکاس پرتو نور خورشید است.

سالها پیش در مرکز ناسای شهر هیوستن ایالت تگزاس، فرصتی دست داد که تکّه سنگی از سطح ماه را که فضانوردان با خود آورده بودند، ببینم. مدّتی با تعجّب به آن نگاه کردم و بالاخره سر خود را خم کرده و خدا را به خاطر حکمت کامل او در طراحی‌اش، ستایش کردم. سنگی که از سطح ماه گرفته شده بود به خودی خود چیزی جذّاب و درخشنده نبود. هیچ درخشندگی و تابشی از خود نداشت. با این وجود، یکی از بازتابنده‌ترین موادی است که بشر تا کنون کشف کرده است. چرا؟ به این دلیل که آفریننده‌اش، آن را برای هدفی عالی خلق کرده یعنی برای بازتاباندن درخشندگی خورشید و تا مادامی که چیزی در بین ماه و خورشید قرار نگیرد به کار خود ادامه خواهد داد. اما اگر یک جرم آسمانی دیگر مثلاً زمین در بین آنها قرار گیرد، نتیجهٔ این امر در ماه آشکار می‌شود. ماه نور خود را از دست می‌دهد. تمام اینها مثالی از کار شگفت‌انگیزتری است که خالق جهان ترتیب داده یعنی رابطهٔ زناشویی. زن مثل ماه است. او به خودی خود جلالی ندارد. وظیفهٔ او این است که شوهر خود را نشان دهد. هر وقت

شوهرش بر او می‌تابد، او هم می‌درخشد. اما اگر ارتباط کامل و صمیمانه آن دو از بین برود– مثلاً چیزی در بین آنها حائل شود– نتیجهٔ این امر در زن نمایان می‌گردد.

ما شوهران باید هر از چند گاهی عملکرد خود را نسبت به همسرانمان در این زمینه ارزیابی کنیم. باید این آمادگی را داشته باشیم که شرایط همسر خود را به عنوان بازتابی از وضعیت خود ببینیم. ما مردها معمولاً نقاط ضعف همسر خود را سریعاً متوجه می‌شویم و شاید گاهی هم در این خصوص نسبت به آنها نامهربان شده و برخوردی انتقادی را در پیش می‌گیریم. اما ممکن است مشکلی را که در همسر خود به وضوح می‌بینیم، در واقع انعکاس مشکل ناشناخته‌ای باشد که در خود ما وجود دارد که هیچ وقت به آن توجه نکرده‌ایم.

یک شوهر باید چه چیزی را برای همسر خود بخواهد؟ او چه چیزی را باید به عنوان دلیلی بپذیرد که نشان می‌دهد او در حال انجام مسئولیتهای خود در قبال همسرش است؟ اگر قرار بود به این سؤال در یک کلمه پاسخ دهم، کلمهٔ امنیّت را انتخاب می‌کردم. وقتی یک زن واقعاً از لحاظ احساسی، مالی و اجتماعی احساس امنیّت می‌کند، در بسیاری موارد این دلیلی بسنده است که نشان می‌دهد ارتباط او با شوهرش خوب است و شوهر وی نیز وظایف خود را در قبال او به خوبی انجام می‌دهد. اما اگر زنی به طور مکرّر یا دائمی احساس ناامنی کند، دلیل این امر را می‌توان در دو مورد جستجو کرد: یا شوهر او وظایف خود را در قبال وی به خوبی انجام نمی‌دهد و یا چیزی در بین آن دو قرار گرفته که اجازه نمی‌دهد او بتواند آنچه را که شوهرش باید به او بدهد، دریافت کند.

اما راههایی عملی که در یک شوهر باید توسط آنها مسئولیتهای خود را در قبال همسرش انجام دهد، کدامند؟ به نظر من می‌توان آنها را در دو کلمه

جمع‌بندی کرد: حمایت و تأمین.

اولین وظیفهٔ اصلی یک شوهر در قبال همسرش، حمایت کردن از اوست. او باید بتواند احساس امنیت کند و باید بداند که محافظی دارد. این عادلانه نیست که از زنان بخواهیم مسئولیتهای بسیاری را که امروزه بر آنها فشار می‌آورد، انجام دهند. اگرچه ممکن است آنها این مسئولیتها را بخوبی بجا آورند و حتی از مردان پیشی بگیرند اما صفات زنانهٔ خود را از دست خواهند داد. در بسیاری از موارد، دلیل اصلی و اساسی مشکلات یک زن این است که شوهرش وظیفهٔ خود را در حمایت از همسرش بجا نمی‌آورد. یک زن باید در همهٔ شرایط بداند که همیشه شخصی را دارد که به هنگام نزول سختیها، حملات و فشارها چون حفاظی او را محافظت می‌کند.

دومین وظیفهٔ مهم یک شوهر، تأمین است. کلام خدا در این خصوص به وضوح سخن می‌گوید. «ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانهٔ خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است. (اول تیموتاوس ۵:۸). کلمهٔ «تدبیر» کاربردهای بسیاری دارد. یک شوهر باید مطمئن شود که نیازی در زندگی همسرش وجود ندارد که او آن را برطرف نکرده است چه آن نیاز جسمی باشد و چه احساسی یا فرهنگی و یا روحی.

اما یکی از زمینه‌های مهمی که یک شوهر باید در آن زمینه نیازهای همسرش را برطرف کند، مسائل مالی است. طبیعی است که او باید مسئولیت کامل رفع نیازهای مالی همسر خود را بر عهده بگیرد. مردی که می‌تواند این وظیفه را بجا آورد ولی علیرغم توانایی خود آن را انجام ندهد، بخشی از اقتدار خود را در خانه از دست می‌دهد. جدا کردن دو مقولهٔ پول در آوردن و حق تصمیم‌گیری برای چگونه صرف کردن آن، کار آسانی نیست. اما اخذ چنین تصمیماتی وظیفهٔ رئیس خانه است. اگر زن، هم

اندازه و یا بیش از شوهر خود درآمد داشته باشد، سر خانه بودن بریا مرد مشکل خواهد بود.

البته می‌دانیم که در این میان استثنائاتی هم وجود دارند. شوهرانی هستند که توانایی کارکردن را از دست داده‌اند، در چنین مواردی، مسئولیت تأمین امور مالی بر عهدهٔ زن قرار می‌گیرد. سوگند ازدواج که شامل «زمان بیماری» و «سلامتی» هم می‌شود، این اجازه را به او می‌دهد. اما اینکه چنین استثنائات تأسف آوری، به صورت یک هنجار عادّی درآید، درست نیست. حال می‌توانیم مسئولیتهای دو طرفهٔ زن و شوهر را در پیمان ازدواج، خلاصه کنیم. مسئولیتهای اصلی شوهر، حمایت و تأمین نیازهای همسر خویش است و مسئولیتهای اصلی زن، پشتیبانی و تشویق شوهر است. با این حال، انجام درست این وظایف تنها با کمک تلاشهای انسانی و قدرت ارادهٔ او، هرگز امکان‌پذیر نیست. انجام این وظایف چیزی بیشتر از این را می‌طلبد یعنی فیض فوق‌العاده و عظیم خدا را. تا زمانی که زن و شوهر خود را در عهد رسمی ازدواج به خدا و یکدیگر تسلیم نکنند، این فیض جاری نمی‌شود.

نتیجهٔ این تعهّد و تسلیم، زندگی و ارتباط جدیدی است. این زندگی و ارتباط جدید توسط کسانی که شرایط مذکور را نپذیرفته‌اند هرگز تجربه نخواهد شد. حال با هم به بررسی مشخصهٔ این زندگی جدید می‌پردازیم.

اتحّاد موجب شناخت می‌گردد

نتیجهٔ تعهّد مرد و زن نسبت به یکدیگر را می‌توان در یک کلمه خلاصه کرد: شناخت. مرد و زن به درجه‌ای از شناخت عمیق از یکدیگر می‌رسند که جز از راه تعهّد نسبت به هم امکان‌پذیر نیست. فعل «شناختن» در زبان اصلی کتابمقدس معنای وسیعتر و عمیق‌تری نسبت به معادل ترجمه شده

خود دارد. کلام خدا در پیدایش ۱:۴ می‌گوید: «آدم زن خود حوّا را بشناخت و او حامله شده قائن را زائید.» (ترجمهٔ جدید کتاب‌مقدس The New American Standard Bible می‌گوید «مرد با زن خود حوّا ارتباط داشت.» البته کلمه شناختن معنای صحیح تحت‌اللفظی واژهٔ عبری را بیان می‌کند). بعد از سقوط آدم و حوّا، این اولین باری است که کلمهٔ «شناختن» در کتاب‌مقدس به کار رفته است. همچنین، این قسمت، اولین مورد ثبت شده در کتاب‌مقدس در خصوص رابطهٔ جنسی مرد و زن است.

با این حال، نویسندگان عهدعتیق در استفادهٔ از فعل «شناختن» در توصیف رابطهٔ جنسی مرد و من بسیار دقیق و سنجیده عمل کرده‌اند. هر جا که مردی با زنی در پیمان ازدواجی که خدا آن را تأیید کرده، ارتباط برقرار می‌کند، کتاب‌مقدس می‌گوید آن مرد، آن زن را «شناخت.». اما هرجا که ارتباط مرد با زن، ارتباطی نامشروع بود خدا آن را تأیید نکرده، کتاب‌مقدس می‌گوید آن مرد با آن زن «خوابید». در اینجا منظور اصلی بر این است که این امکان وجود دارد که مردی با زنی رابطهٔ جنسی داشته باشد اما او را «نشناسد». من معتقدم که این امر به تجربه ثابت شده است. فی‌الواقع، امکان دارد که یک مرد با پنجاه زن رابطهٔ جنسی داشته باشد اما با اینحال حتی یکی از آنها را هم «نشناسد».

پس، فرق اساسی بین «خوابیدن با» و «شناختن» یک زن در چیست؟ جواب این سؤال می‌تواند فقط یک کلمه باشد: تعهّد. ماهیّت روابط جنسی غیراخلاقی چنین است که مرد و زن در این روابط به دنبال ارضای نیازهای جسمی و احساسی خود توسط دیگری هستند در حالی که تعهّد دائمی نسبت به یکدیگر ندارند. لذتی که آنها از این طریق بدست می‌آورند در واقع دزدیده شده است چون آنها بهای کامل آن را نپرداخته‌اند .

این امر، اهمیّت تعهّد ازدواج در نظر خدا را روشن می‌سازد. رابطهٔ

جنسی‌ای که بدون تعهّد دائمی و دوطرفه برقرار شود نامشروع است و رابطهٔ جنسی قبل از ازدواج عنوان هوسبازانه‌ای است که در جامعهٔ معاصر به آن داده شده است. «زنا» واژهٔ صریحی است که کتاب‌مقدس برای این عمل بکار می‌برد. از سوی دیگر، رابطهٔ جنسی‌ای که بعد از تعهّد قانونی و دوطرفهٔ مرد و زن برقرار می‌شود همان «ازدواج» است. تفاوت برخورد خدا نسبت به این دو نوع ارتباط به وضوح در عبرانیان ۴:۱۳ بیان شده است که می‌گوید: «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.» در این آیه، منظور از «فاسقان» کسانی هستند که بدون تعهّد ازدواج در داشتن رابطهٔ جنسی افراط می‌کنند و منظور از «زانیان» کسانی هستند که ازدواج کرده‌اند اما روابط جنسی‌ای دارند که تعهّد آنها را در مورد ازدواج زیر پا می‌گذارد، در هر دوی این موارد جوهرهٔ گناه، همان برخورد اشتباه در قبال رابطه مبتنی بر عهد است.

مجدداً به هدف نهایی خدا برای ازدواج نگاهی می‌افکنیم که در آن مرد و زن یکدیگر را می‌شناسند. به نظر من، تنها کسانی عمق کامل این قسمت را درک می‌کنند که ازدواج کرده‌اند. چنین شناختی بین مرد و زن امری موقّتی یا ایستا نیست، صرفاً مفهومی ذهنی نیست که در فهم عامه به شکل خاصی درک می‌شود و نیز امری صرفاً جنسی نیست. بلکه گشوده شدن کامل و بدون مانع شخصیتها نسبت به یکدیگر است که شامل همهٔ ابعاد شخصیت طرفین یعنی ابعاد جسمی، احساسی، فکری و روحانی می‌شود. اگر ازدواج در مسیری که خدا برایش مقرّر فرموده پیش برود، شناخت دو طرفهٔ زن و شوهر از یکدیگر با گذر سالیان کاملتر و عمیق‌تر می‌شود.

نظر شخصی من این است که بزرگترین عمل خدا در خلقت، در شخصیت انسان تجلّی می‌یابد. عیسی مسیح چنین تعلیم داد که روح انسان

از تمام دنیا با ارزشتر است (مرقس ۳۶:۸ـ۳۷ را ملاحظه کنید). به عقیدهٔ من، این تعبیر، ارزیابی ای صحیح و عینی است. تمامی جهان آفرینش با همهٔ عظمت و بزرگیش، به اندازهٔ شخصیت انسان ارزش ندارد. شگفتی ازدواج در این است که در آن به دو شخصیت انسانی اجازه داده می‌شود که علیرغم بی‌نظیر بودنشان، عمیقترین و مقدسترین بخشهای وجود یکدیگر را کشف کنند. و درست به همین معنا چون ازدواج امری عالی و مقدس است، خدا با حکم خود در مورد تعهّدی که مبتنی بر عهد است از آن حفاظت می‌کند.

راههای بی‌شمار متفاوتی برای شناخت زن و شوهر از یکدیگر وجود دارند. به عنوان مثال، طرز نگاه کردن آنها به یکدیگر از طرز نگاه کردن آنها به دیگران و یا طرز نگاه کردن دیگران نسبت به آنها متفاوت است. یکی از مشغولیات مورد علاقه من زیر نظر گرفتن یک زن و شوهر آن هم زمانی که خود آنها متوجه نیستند، می‌باشد و آنچه را که من در آنها می‌نگرم، چشمهای آنهاست. (یک نفر می‌گفت چشم «پنجرهٔ روح» است). اجازه دهید نگاههایی راکه بین یک زن و شوهر رد و بدل می‌شوند بررسی کنیم و آنگاه با ارزیابی نسبتاً دقیقی به شما خواهم گفت ازدواج آنها چقدر موفّق است.

یک زن طوری به شوهرش نگاه می‌کند که تقریباً بدون به زبان آوردن حتّی یک کلمه تقریباً همه چیز را به او می‌گوید. مثلاً «وقت آن است که تو از بچه‌ها مواظبت کنی» یا «تو نباید اینقدر طولانی با آن زن حرف می‌زدی» یا «اگر حالا به خانه برویم می‌توانیم ساعتی با هم تنها باشیم». به همین دلیل است که کتاب‌مقدس می‌گوید یک زن متأهل نباید به خود اجازه دهد طوری که به شوهرش نگاه می‌کند به دیگران نگاه کند. این امر در واقعه‌ای از زندگی ابراهیم به وضوح دیده می‌شود. ابراهیم ایمان عظیمی داشت اما

در عین حال ضعفهایی هم داشت. او در دو مورد، برای حفظ جان خود آماده شد اجازه دهد تا همسرش ساره به حرمسرای یک پادشاه بیگانه برده شود. درک او از این حقیقت ضعیف بود که سرنوشت الهی او با ساره مقرّر شده بود و بدون او با وجود هیچ زن دیگری به انجام نمی‌رسید. ضعف ابراهیم در این قسمت باید هشداری برای شوهران امروزی باشد. در اول پطرس ۷:۳ به شوهران مسیحی یادآوری شده که همسرانشان با آنها «وارث فیض حیات نیز هستند». عبارت «وارث با» نشاندهندهٔ میراثی متصل است، میراثی که هیچیک از طرفین نمی‌تواند آن را قانوناً جدای از دیگری مطالبه کند. قسمتهایی در میراث خدا برای زوجها وجود دارند که هیچیک از طرفین بدون دیگری نمی‌تواند به آنجا وارد شوند و این قسمتها منحصراً مختص زوجهایی است که با هم در محبت و هماهنگی دو طرفه زندگی می‌کنند. این اصل به همانگونه که در ارتباط ابراهیم با ساره وجود داشت امروزه هم در زندگی شوهران مسیحی مصداق دارد.

دومین موردی که ابراهیم حاضر شد از ساره جدا شود، در دربار ابیملک، پادشاه جرار بود (پیدایش باب ۲۰ را ملاحظه کنید.) ابراهیم ساره را مجبور کرد که بگوید او خواهرش است– که البته واقعیت داشت اما نه کاملاً – و این حقیقت را که او زن وی است، پنهان کند. در نتیجه، ابیملک او را به حرمسرای خود برد و قصد داشت وی را همسر خود سازد. اما خدا به طرزی خارق‌العاده مداخله کرد و ساره را از این امر حفظ کرد. خدا در رؤیا به ابیملک آشکار ساخت که ساره واقعاً همسر ابراهیم است و به او هشدار داد که اگر او را به زنی بگیرد، بهای این کار از دست دادن جان اوست. درنتیجه ابیملک که ظاهراً مردی خداترس بود، فوراً ساره را به ابراهیم بازگرداند و کار اشتباه خود را با هدایای قابل توجّهی که به آنها داد، جبران کرد.

اما در آخر، ابیملک به ساره اینطور هشدار داد و او را توبیخ کرد: «و به ساره گفت اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم همانا او برای تو پردهٔ چشم است نزد همهٔ کسانی که با تو هستند و نزد همهٔ دیگران. پس انصاف تو داده شد.» (پیدایش ۱۶:۲۰). می‌توانیم نکوهش سارا از سوی ابیملک را اینطور خلاصه کنیم: «وقتی تو ازدواج کرده‌ای، دیگر نباید آنطور که به شوهرت نگاه می‌کنی به هیچ مرد دیگری بنگری. او پردهٔ چشمان تو است.» یک زن طوری به شوهر خود نگاه می‌کند که هم کتاب‌مقدسی است و هم مقدّس. او هرگز نباید اجازه دهد که هیچ مردی مثل شوهرش به چشمهای او نگاه کند.

مسلماً عکس این موضوع هم صادق است. درست همانطور که یک زن حق ندارد به کسی جز شوهر خود بدین شکل نگاه کند، یک مرد ازدواج کرده هم حق ندارد اجازه دهد زنی غیر از همسرش به او مثل همسرش نگاه کند. به نظر می‌رسد که ابیملک این مسئله را به خوبی درک کرده بود.

به هر صورت، این هشدار ابیملک به ساره، جوهرهٔ ارتباطی را که یک زن و مرد در پیمان ازدواج وارد آن می‌شوند به گونه‌ای ساده اما روشن بیان می‌کند. آنها از طریق تعهّدی که مبتنی بر عهد است، یکدیگر را به گونه‌ای می‌شناسند که هیچیک از آنها نباید شخص دیگری را آنگونه بشناسد و نباید اجازه دهند دیگران آنها را آنگونه بشناسند. هدف عهد ازدواج این است که این شناخت بی‌نظیر و مقدّس بین زن و شوهر حفظ شده و در معرض تجاوز هیچ رابطه دیگری نباشد.

فصل چهارم

«اتحّاد با خدا»

عهد ازدواج فی‌نفسه مقدّس نیست و یکی از دلایل مقدس بودن آن این است که نماد و انعکاس روابط دیگریست. اولین و مهمترین این روابط، رابطه‌ای است که خدا می‌خواهد با قوم خود داشته باشد.

خدا شوهر قوم خود

خدا در قسمتهای متعدد عهد عتیق رابطهٔ خود را با قوم اسرائیل به رابطهٔ یک شوهر با زن خود تشبیه می‌کند. او شروع این رابطه را به زمان بسته شدن عهدی مربوط می‌داند که بعد از بیرون آوردن قوم اسرائیل از مصر، در کوه سینا با ایشان بست. به این ترتیب، رابطهٔ خدا با قوم اسرائیل بعنوان شوهر این قوم، همانند رابطهٔ یک شوهر با زن خود، بر اساس عهد قرار دارد و او این عهد را هنگامی که آنها را قوم خود ساخت با ایشان بست. این عهد به روشنی در کتاب ارمیا، ذکر شده است:

«خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند

با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.» (ارمیا ۳۱:۳۱ـ۳۲)

خدا در این آیات می‌گوید که وقتی او قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد و با آنها عهد بست، با این کار در واقع به نوعی شوهر آنها شد. اما قوم اسرائیل با عدم وفاداری و بت پرستی، از این عهد تجاوز کرده و حق خود را در ارتباط با خدا به عنوان شوهر خود از دست داد. با این وجود، علیرغم رد شدن قوم به خاطر بی‌وفائیشان، خدا در این آیات اعلام می‌کند که در پایان این عصر، عهد تازه‌ای با آنها خواهد بست و به این ترتیب بار دیگر شوهر آنها خواهد شد.

ما در هوشع ۱:۳ بار دیگر تصویر ارتباط خدا با قوم اسرائیل را همچون ارتباط شوهر با زنش می‌بینیم:

«و خداوند مرا گفت بار دیگر برو و زنی را که محبوبهٔ شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار چنانکه خداوند بنی‌اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.»

هوشع نبی علیرغم بی‌وفایی همسرش او را پیوسته دوست می‌داشت و بدینسان نمونه‌ای از خدا شد که قوم اسرائیل را علیرغم بی‌وفایی دائمی‌شان در ادای سهم خود، بی‌وقفه محبت می‌کرد.

در کتاب هوشع هم مثل کتاب ارمیای نبی وعدهٔ پیشگویانه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه خدا بالاخره قوم اسرائیل را در عهدی که با او بسته‌اند استوار خواهد گردانید و بدینوسیله رابطهٔ او با ایشان به عنوان شوهرشان احیا خواهد شد. خدا در هوشع چنین می‌فرماید:

«و خداوند می‌گوید که در آن روز مرا ایشی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بَعلی (یعنی آقای من)

نخواهد گفت.» (هوشع ۲:۱۶).

سپس، در هوشع ۲:۱۸ دربارهٔ عهد جدیدی که با آنها خواهد بست صحبت می‌کند و در آیات ۱۹:۲۰، او نتیجهٔ این عهد را که احیای رابطهٔ آنها با یکدیگر است، توصیف می‌نماید:

«و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رأفت و رحمانیّت نامزد خود خواهم گردانید. و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهّوه را خواهی شناخت.» (هوشع ۲:۱۹ـ۲۰)

مفهوم خاصی در عبارت پایانی آیه ۲۰ وجود دارد: «آنگاه خداوند را خواهی شناخت.» این مفهوم را ما قبلاً بررسی کردیم که در حالت طبیعی، عهد ازدواج مرد و زن را با هم متجّد می‌سازد اتحّادی که در آن یکدیگر را بگونه‌ای می‌شناسند که بدون آن عهد امکانپذیر نمی‌شد. در اینجا این اصل به احیای ارتباط قوم اسرائیل با خدا مربوط می‌شود. آنها توسط این عهد خدا را خواهند شناخت آن هم به گونه‌ای که هرگز نشناخته بودند.

بنابراین به طور خلاصه می‌توانیم تصویر عهدعتیق از ارتباط خدا با قوم اسرائیل را بدین شکل خلاصه کنیم: عهدی که خدا در کوه سینا با آنها بست، اساس عهد ازدواج خدا و قوم اسرائیل بود که بوسیلهٔ آن او شوهر آنها شد. متعاقباً، آنها در نتیجهٔ بیوفایی و بت پرستی،از این عهد تجاوز کرده و از ادای حق خود در این ارتباط تخلّف ورزیدند. با این وجود، خدا قوم اسرائیل را رد نکرد و محبت خود را از آنها دریغ نداشت. تا به این ترتیب او بتواند هدف نهایی خود را تحقق بخشد که همانا بنیان عهدی جدید با آنها بود تا بوسیلهٔ آن بتواند بار دیگر شوهرشان باشد. اما این عهد جدید متفاوت از نمونهٔ قبلی خود ابدی خواهد بود و هرگز مورد تخطّی قرار نخواهد گرفت. عهدی که توسط آن قوم اسرائیل خداوند را با ارتباطی

عمیق و جدید به گونه‌ای که تا بحال تجربه نکرده‌اند، خواهند شناخت.

عهد جدید از این پیمان جدید بیشتر و کاملتر پرده بر می‌دارد. اساس این پیمان بر قربانی حیوانات نخواهد بود بلکه بر کفاره‌ای که با مرگ عیسی مسیح پسر خدا انجام شد. پیمانی که همهٔ انسانها از هر نژاد و فرهنگ، محض اقرار عیسی به عنوان خداوند و نجات دهندهٔ خود وارد آن می‌شوند. در مطابقت با الگوی عهدی که در عهدعتیق ترسیم شده، به نظر می‌رسد که این عهد جدید در مسیح، ایمانداران را وارد ارتباطی با خدا می‌کند که همانند عهد ازدواج زن و شوهر است.

پولس رسول در افسسیان ۵:۲۵ـ۳۳ می‌گوید که مسیح کلیسای خود را فدیه می‌دهد و تقدیس می‌کند که تا آن را همچون یک عروس که به شوهرش تقدیم می‌شود، «مقدّس و بی‌عیب» در حضور خود حاضر سازد. او این حقیقت را عملاً به رابطهٔ طبیعی بین شوهر و زن ربط می‌دهد اما سخن خود را اینچنین به پایان می‌برد: «این سّر عظیم است لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.» به عبارت دیگر، رابطهٔ مسیح با کلیسا همانند رابطهٔ شوهر با زن خویش است.

در یک روح با خدا

پولس دراول قرنتیان، تصویراین رابطه را تنها به ارتباط کلّی خدا با قوم خود ربط نمی‌دهد بلکه همچنین به ارتباطی که خدا می‌خواهد با هر یک از ایمانداران خود داشته باشد، نیز مربوط می‌داند.

«آیا نمی‌دانید هر که با فاحشه پیوندد با وی یک تن باشد زیرا می‌گوید هر دو یک تن خواهند بود. لکن کسی که با خداوند پیوندد یک روح است.» (اول قرنتیان ۶:۱۶ـ۱۷).

همانند دیگر نویسندگان کتاب‌مقدس، پولس نیز بسیار صریح سخن

می‌گوید. او اینجا دربارهٔ اتّحاد جنسی یک مرد و زن صحبت می‌کند. او می‌گوید مردی که با یک زن بدکاره ارتباط جنسی دارد، خود را با او یکتن می‌سازد. سپس در ادامه می‌گوید که یک ایماندار هم می‌تواند چنین اتّحادی با خدا داشته باشدو به این وسیله با او یک روح شود. علاوه بر این، رابطه روحانی که خدا هر ایماندار را دعوت می‌کند تا با او داشته باشد دقیقاً شباهتهایی با اتّحاد جنسی‌ای دارد که یک زن و مرد به آن دست می‌یابند.

در فصل گذشته به تفاوت اساسی بین اتّحاد جنسی در چارچوب ازدواج که امری پاک و مقدس است و زنا که عملی گناه آلود است، پی بردیم. تفاوت در این بود که اتّحاد جنسی در چارچوب ازدواج، تعهّد دو طرفهٔ مرد و زن را در پی دارد. اما در زنا، مرد و زن تنها به دنبال ارضای جنسی از وجود دیگری هستند و هیچ تمایلی به داشتن تعهّدی مبتنی بر عهد با یکدیگر ندارند.

زبانی که پولس در اول قرنتیان ۶:۱۶ـ۱۷ بکار می‌برد به ما اجازه می‌دهد که این اصل را به رابطهٔ خدا و ایماندار ربط دهیم. خدا می‌خواهد با هر ایماندار ارتباط روحانی داشته باشد. اما در عین حال مسلّم است که او هرگز از قوانینی که خدا مقرر کرده تخطی نمی‌ورزد. او هرگز در این رابطه مرتکب «زنا»ی روحانی نمی‌شود. به همین جهت، اتّحاد با خدا بر مبنای تعهّد مبتنی بر عهد است و نیز نتیجهٔ آن است. تا زمانی که شخص ایماندار حاضر نشود به شکلی کامل و بی‌قید و شرط که عهد می‌طلبد، به خدا متعهّد شود هرگز نخواهد توانست به اتّحاد کامل روحانی با خدا دست یابد که هدف نجات است.

ما قبلاً در بررسی مزمور ۵:۵۰ دیدیم که خدا «مقدسان خود را» چگونه توصیف می‌کند. آنها کسانی هستند که عهد را با او «به قربانی می‌بندند.» این درس کاملاً مشابه آن چیزی است که در اول قرنتیان ۶:۱۶ـ۱۷ گفتیم. جز از

طریق متعهّد شدن نسبت به خدا راهی برای برقراری رابطه صمیمانه با او که همان مقدّس بودن است، وجود ندارد. بدون این تعهّد، شخص هرگز نمی‌تواند واقعاً یک شخص «مقدّس» باشد. او هرگز نمی‌تواند با خدا واقعاً متحّد شود.

این امر علت رقت‌انگیز بودن شرایط بسیاری از اعضای کلیساها را در عصر حاضر مشخص می‌سازد. آنها می‌خواهند با خدا ارتباط داشته باشند و حتی ادعای آن را هم می‌کنند با این وجود، درخواست و ادعای آنها عملی نمی‌شود. به این دلیل که آنها هرگز به شکلی استوار، بی‌قید و شرط و شخصی خود را به خدا متعهّد نساخته‌اند و بدون وجود چنین تعهّدی خدا وارد رابطه‌ای با آنها نمی‌شود که آنها اشتیاقش را دارند.

این اشخاص ممکن است واقعاً در جلسات بشارتی چنین تصمیمی گرفته باشند. ممکن است در کلیسا جلو رفته و دست شبان را فشرده باشند و یا حتی مراسم مذهبی‌ای همچون تعمید و آئین پذیرفته شدن در کلیسا را هم پشت سر گذاشته باشند. اما همهٔ این اعمال اگرچه آنقدر زیادند که نمی‌توان آنها را نام برد اما تا زمانی که اشخاص را وارد رابطه‌ای با خدا نساخته‌اند که زنده، متعهّدانه و بر مبنای عهد است، بی‌فایده‌اند. خلاصه کلام اینکه نخواهند توانست با خدا ارتباطی صمیمانه برقرار کنند. زیرا او به اشخاصی که به او متعهّد نشده‌اند، خویشتن را متعهّد نمی‌سازد.

هدف حیات، شناخت خداست

با اینحال، برای آنانی که خواستار داشتن ارتباطی با خدا هستند که بر اساس تعهّدیست که مبتنی بر عهد است، پاداشی بزرگ در انتظار است. این پاداش به شکل زیبایی در سخنان عیسی مسیح خطاب به پدر آسمانی در

یوحنّا ۳:۱۷ بیان شده است: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند،» یکبار تفسیری از این آیه را شنیدم که می‌گفت: «و هدف حیات جاودانی این است که آنها تو را بشناسند که خدای حقیقی هستی ......» واقعاً شناخت خدای واحد حقیقی، هدف نهایی زندگی است و حیات جاودانی، حیات الهی و حیات خود خدا که به شخص ایماندار داده می‌شود از همین شناخت حاصل می‌گردد.

اما چنین شناختی از خدا امری صرفاً ذهنی نیست. الهیّات و تعلیم صرف نیز نیست. این شناخت دانستن مطلبی در مورد خدا هم نیست. بلکه شناخت مستقیم و عمیق او به عنوان یک شخص است. این شناخت، ارتباطی شخصی و اتحّادی روحانی بین دو نفر است.

شناخت خدا بدین شکل مشابه شناختی است که شوهر از زن خود و متقابلاً زن از شوهر خود حاصل می‌کند. استفادهٔ از کلمهٔ «شناختن» در کتاب‌مقدس برای توصیف این نوع ارتباط امری تصادفی نبوده است. بلکه تشابه عمیقی را که بین این دو ارتباط وجود دارد، آشکار می‌سازد. معمولاً یک زن و مرد هرگز نمی‌توانند یکدیگر را واقعاً بشناسند مگر اینکه ابتدا تعهّدی صادقانه و مبتنی بر عهد نسبت به یکدیگر داشته باشند. از نظر روحانی هم ایماندار هرگز نمی‌تواند خدا را واقعاً بشناسد مگر آنکه ابتدا تعهّدی بی‌قید و شرط و مبتنی بر عهد به خدا داشته باشد. اصول حاکی در هر دو بُعد مشابهند: بدون عهد، اتحّادی نخواهد بود و بدون تعهّد، عهدی وجود نخواهد داشت.

آیا تعهّدی از این نوع برای شما بیش از حدّ سخت به نظر می‌رسد؟ آیا بیش از اندازه مستلزم صمیمی شدن با یک شخص است و یا مستبدّانه است؟ تنها راه چاره این است که هر یک از ما باید تصمیم خود را در این

خصوص بگیریم. اما اجازه دهید بگویم که خود من شخصاً دوست ندارم هیچ گونه رابطهٔ آبکی مذهبی را جایگزین آن رابطهٔ حقیقی کنم. بلکه همچون داوود می‌گویم:

«ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید= جان من تشنهٔ تو است و جسدم مشتاق تو در زمین خشک تشنهٔ بی‌آب.» (مزمور ۶۳:۱).

برای روحی که واقعاً تشنه است، تنها یک منبع وجود دارد: خود خدا. بسنده کردن به چیزی کمتر از اتحّاد واقعی با خدا در واقع از دست دادن هدف واقعی زندگی است. هدفی که برای همیشه بی‌نتیجه و تحقق نیافته باقی خواهد ماند.

خدا در اشعیاء ۲۲:۱ به قوم اسرائیلِ نامطیع و سقوط کرده می‌گوید: «نقرهٔ توبه دُرد مبدّل شده و شراب تو از آب ممزوج گشته است.» همین کلام می‌تواند خطاب به بسیاری از کلیساهای امروزی گفته شود. همه چیز پاکی و هویّت واقعی خود را از دست داده است. امروزه از ما خواسته می‌شود که چیزی زناآمیز و ناپاک را که در واقع بدل واقعیّت است، قبول کنیم.

اگر کسی به من شراب رقیق شده تعارف کند به او می‌گویم: «ارزانی خودت». اما امروزه چه در کلیسا و چه در جامعه، همه چیز را رقیق می‌کنیم و معیارها را پایین می‌آوریم. نقرهٔ ما دیگر ارزش واقعی خود و شراب ما طعم اصلی خود را ندارد.

در چنین جوّ روحانی‌ای، شخص برای اینکه به چیزی کمتر از بهترین چیزی که خدا برای او در نظر گرفته بسنده نکند، باید شخصیت نیرومندی داشته باشد چنین شخصی می‌گوید: «شاید دیگران آنطور که دوست دارند زندگی می‌کند اما من مطابق روشی که خدا می‌خواهد زندگی خواهم کرد.

می‌خواهم با خدا ارتباطی اعضای واقعی داشته باشم. ازدواجی موفق و خانواده‌ای که خدا را جلال می‌دهد داشته باشم و فرزندانی که با شادی و امنیت بزرگ می‌شوند. بله، من این چیزها را می‌خواهم و بهای آن را نیز خواهم پرداخت.»

خدا بها را مشخص کرده است و آن تعهّد مبتنی بر عهد است کـه در جهت عمودی این تعهّد معطوف به خداست و در جهت افقی تـعهّد بـه همسرانمان است.

فصل پنجم

«اتحّاد با قوم خدا»

در دو فصل قبل دیدیم که عهد، شرط ضروری برای برخورداری از یک اتحّاد واقعی است. در فصل ۳ دیدیم که چگونه این اصل به اتحّاد بین مرد و زن که آن را ازدواج می‌نامیم ربط دارد و در فصل ۴ دیدیم که این اصل چگونه به اتحّاد هر یک از ایمانداران با خدا مرتبط است که در بُعد روحانی مشابه اتحّاد ناشی از ازدواج است. ما در این فصل، چگونگی ارتباط اصل فوق را به ارتباط حیاتی دیگری که همان ارتباط قوم خدا با یکدیگر است، بررسی خواهیم کرد.

بستن عهد، یک قوم را به وجود می‌آورد.

ما در عهد عتیق می‌بینیم که از زمانی که خدا با ابراهیم عهد بست، نسل او (البته از طریق اسحاق و یعقوب) از دیگر نژادهای بشری جـدا کـرده شدند. از آن زمان به بعد، آنها به «ذریّت ابراهیم» نامیده شدند (دوم تواریخ ۷:۲۰). اما هدف غایی خدا مستلزم آن بود که عهد بار دیگر برقرار شود این بار نه فقط با شخص ابراهیم بلکه با تمام نسل او و این امر بعد از خروج از مصر در کوه سینا انجام شد. از آن پس، آنها با عنوانی جدید که حالت مفرد داشت نامیده شدند: یک قوم. این نشان می‌داد که آنها توسط بستن عهد، واحدی جدید و جامع شده بودند.

توصیف مراحلی که طی آن خدا با قوم اسرائیل عهد بست از باب ۱۹ سفر خروج شروع می‌شود. در آنجا خدا مقصود خود را از بستن عهد با اسرائیل چنین توضیح می‌دهد:

«و اکنون اگر آواز مرا فی‌الحقیقة بشنوید و عهد مرا نگاه دارید همانا خزانهٔ خاصّ من از جمیع قومها خواهید بود زیرا که تمامی جهان از آن من است و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدّس خواهید بود.» (خروج ۱۹:۵ـ۶).

باید این موضوع را درک کنیم که قوم اسرائیل از آن زمان به بعد نه با عدالت شخصی خود بلکه توسط عهدی که خدا با آنها بست، به عنوان قوم خاص برای خدا جدا کرده شدند. باید توجه داشت که قدوسیّت آنها نتیجهٔ عهد بود نه مسبّب آن. به بیان دیگر، خدا به این دلیل که قوم اسرائیل مقدّس بودند با آنها عهد نبست بلکه او ایشان را توسط بستن عهد، مقدّس ساخت.

در فصل قبل دیدیم که خدا بر اساس این عهد نسبت شوهری را با آنها ایجاد کرده و مسئولیت یک شوهر را نیز در برابر آنها به عهده گرفت. آن عهد، ارتباطی مشابه با رابطهٔ زن و شوهر را بین خدا و قوم اسرائیل بوجود آورد، ارتباطی که همانند رابطهٔ زن با شوهرش، منحصر بفرد بود.

اما قوم تنها بر یک اساس حق داشتند به این ارتباط منحصر بفرد و مخصوص خود با خدا ادامه دهند و آن، وفادار بودن به عهد بود. به همین دلیل خدا مقصود خود را برای آنها از کلمهٔ «اگر» شروع کرد. «اگر آواز مرا فی‌الحقیقة بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانهٔ خاص من از جمیع قومها خواهید بود........... و امت مقدّس خواهید بود.» بنابراین، شرط لازم برای ادامهٔ ارتباط بی‌نظیر با خدا، پایبندی آنها به تمام شرایط عهد بود. به همین خاطر وقتی قوم بت پرست شدند، انبیاء مکرراً گناه ایشان را در مقولهٔ زناکاری قرار می‌دادند. شرایط آنها درست مشابه شرایط زنی می‌شد

که دیگر به تعهّد ازدواج خود با شوهرش پایبند نباشد.

از زمانی که خدا این عهد را با قوم اسرائیل بست، نویسندگان عهد عتیق، در استفاده از دو کلمهٔ عبری مرتبط به هم یعنی گوی (goy) (به معنی امّت) و اَم (ám) (بع معنی قوم) تفاوت دقیقی را قائل شدند. همهٔ امتّها، من جمله اسرائیل، گوییم (جمع گوی) یعنی «امتّها» هستند. اما اسرائیل به تنهایی اَم (ám) به معنی یک «قوم» نیز محسوب می‌شود. آنچه قوم اسرائیل را از تمام امتّها متمایز می‌سازد، عهد بینظیر آنها با خدا و روابط آنها بر این اساس است.

همین تمایز در عهدجدید نیز در استفاده از دو کلمهٔ یونانی متفاوت دیده می‌شود: اِتنوس (ethnos) به معنی امّت که معادل گوی (goy) عبری است و لائوس (laos) به معنی قوم که معادل اَم (ám) عبری است. واژهٔ یونانی اِتنوس (ethnos) در کاربردس به صورت جمع (ethne)، «ملتّها» ترجمه شده است. البته توجّه به این مسئله مهم است که اصطلاح امتّها معمولاً شامل غیرمسیحیان نمی‌شود بلکه تمام کسانی را که اسرائیلی نیستند در بر می‌گیرد.

تحلیل و بررسی لغات متمایزی که در زبانهای عبری و یونانی برای واژهٔ «قوم» و «امّت» بکار رفته‌اند برای تحقق یافتن این اصل اساسی کتاب‌مقدس مبنی بر اینکه: «برای تشکیل یک قوم (ám) یک عهد (brit) لازم است»، ضروری می‌باشند مطابق کتاب‌مقدس، جماعتی که با خدا عهد نبسته‌اند، «امّت» و جماعتی که با خدا عهد بسته‌اند، یک «قوم» هستند.

روابط عهد: عمودی و افقی

اگر یکبار دیگر به آیات ابتدای باب ۱۹ سفر خروج، آنجا که خدا با قوم اسرائیل عهد می‌بندد برگردیم، اصل مرتبط دیگری را کشف می‌کنیم: یعنی همان عهدی که قوم را وارد ارتباط منحصر بفردی با خدا کرد، همچنین

موجب شد آنها با یکدیگر نیز ارتباط منحصر بفردی داشته باشند. هدف اصلی بابهای بعدی سفر خروج (از باب ۱۰ تا ۲۳)، تعریف طرق مشخص و عملی بود که خدا می‌خواست قوم وی پس از آن روابطشان با هـم بـر اساس آنها باشد. به عنوان افراد قومی که با خدا عهد بسته بود، آنها وظایف بخصوصی نسبت به هم داشتند که در مقایسه با نوع وظایفشان با اعضای امتّهایی که چه با خدا و چه با اسرائیل عهدی نبسته بودند، تفاوت می‌کرد.

می‌توانیم این اصل را به شکل کلی‌تری بیان کنیم به ایـن تـرتیب کـه: کسانی که با خدا بر اساس عهدی که بسته‌اند ارتباط دارند باید ارتباطشان با یکدیگر نیز بر اساس همین عهد باشد که با خدا بسته‌اند. روابـط کـه بـر اساس یک عهد ایجاد می‌شوند در دو جهت توسعه می‌یابند: عـمودی و افقی. عهدی که ما را وارد اتحّاد عمودی با خدا می‌سازد، باید ما را وارد اتحّاد افقی با اشخاصی سازد که همان عهد را با خدا بسته‌اند. تا وقتی از پذیرش وظایف خود در قبال آنانی که با خدا عهد بسته‌اند امتناع می‌ورزیم، حق نداریم که در مورد مزایای حاصل از عهد با خدا ادعایی کنیم. همان عهدی که افراد را با خدا متحّد می‌سازد، آنها را به اتحّاد جمعی با یکدیگر نیز فرا می‌خواند. این عهد آنها را به صورت «قومی» در می‌آورد که از دیگر گروههای متحّد انسانی جدا شده‌اند.

این اصول در خصوص عهد که بنیان آنها در عهد عتیق است، بـدون هیچگونه تغییری به عهد جدید نیز انتقال یافتند. وقتی عیسی شام آخر را با شاگردان خود خورد و نان و شراب را میان آنها تقسیم کرد، با این عمل ،آنها را وارد عهد جدیدی با خود نمود. بعد از آنکه پیاله را به آنـها داد و فرمود تا همه از آن بنوشند، گفت: «این است خون من در عهد جدید» (متی ۲۸:۲۶). آنها نه فقط در آن پیاله با او سهیم شدند بلکه در آن با یکدیگر نیز سهیم گشتند. از آن زمان به بعد به صورت عمودی رابطهٔ مبتنی بر عهد آنها

تنها بر عیسی محدود نمی‌شد، بلکه در جهت افقی نیز آنها با هم وارد رابطهٔ مبتنی بر عهد شدند. این اصل در اول قرنتیان نیز آمده است جایی که پولس رسول اهمیّت شام خداوند را بیان می‌کند و بدین وسیله بر ارتباطات همهٔ کسانی که در یک نان و یک پیاله سهیم شدند، تأکید می‌کند:

> «پیالهٔ برکت که آن را تبرّک می‌خوانیم آیا شراکت در خون مسیح نیست و نانی را که پاره می‌کنیم آیا شراکت در بـدن مسیح نی؟ زیرا ما که بسیاریم یک نان و یک تن می‌باشیم چونکه هـمه از یک نـان قسـمت مـی‌یابیم.» (اول قـرنتیان ۱۰:۱۶ـ۱۷)

پطرس نیز اعلام می‌کند که عهد جدید در مسیح همان اثر عهد قبلی خدا با قوم اسرائیل را دارد. یعنی همهٔ کسانی را که وارد آن می‌شوند تبدیل به یک «قوم» می‌کند:

> «لکن شما قبیلهٔ برگزیده و کهانت ملوکانه و امّت مقدّس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را کـه شما را از ظلمت به نور عجیب خود خوانـده است اعـلام نمایید».

[پطرس در اینجا عین سخنان خدا خطاب به قوم اسـرائـیل را کـه در ،خروج ۱۹:۵ـ۶ آمده است، ذکر می‌کند.]

«که سابقاً قومی نبودید و الان قوم خدا هستید آن وقت از رحمت محروم اما الحال رحمت کرده شده‌اید.» (اول پطرس ۲:۹ـ۱۰).

تا بحال در دو مورد مشاهده کردیم که هدف نهایی عهد، اتحّاد است. هدف پیمان ازدواج این است که یک مرد و یک زن را با هم متحّد سازد و هدف عهد بین فرد ایماندار و خدا هم این است که او با خدا متحّد شود. این اصل با همین قوّت به مورد سوّم ربط داده می‌شود یـعنی عـهد بـین

ایماندارن. هدف این است که ایمانداران با یکدیگر متحّد شوند.

عیسی بعد از آنکه نان و شراب عهد جدید را با شاگردان خود تقسیم کرد، سخنان صمیمانه‌ای را که در بابهای ۱۴ـ۱۶ انجیل یوحنا آمده است با آنها در میان گذاشت و این تعلیم با دعای او بعنوان کاهن اعظم برای آنها در باب ۱۷ انجیل یوحنّا به اوج خود رسید وبعد با خواهش از پدر تا همهٔ کسانی که به او ایمان دارند با هم «یک باشند چنانکه ما یک هستیم» (یوحنا ۲۲:۱/)، کامل شد.

در این متن می‌بینیم که این خواهش مسیح در واقع حاصل عهدی بود که او با آنها در همان بعد از ظهر بسته بود. هدف نهایی عهد، اتحّاد است. اتحّادی با همان ماهیت و کیفیّتی که بین پدر و پسر وجود دارد. تا وقتی که ما به عنوان ایمانداران به چنین اتحّادی نرسیده‌ایم، هنوز وظایف خود را در قبال این عهد چه نسبت به مسیح و چه یکدیگر به کمال نرسانده‌ایم.

قبلاً اشاره کردیم که وقتی خدا با قوم اسرائیل در کوه سینا عهد بست، بلافاصله، وظایفی را که نسبت به یکدیگر بر اساس عهد داشتند برای ایشان توضیح داد. این وظایف در سفر خروج بابهای ۲۰ تا ۲۳ با واژه‌های مشخص و عملی ذکر شده‌اند. عهد جدید نیز به گونه‌ای مشابه برای آنانی که وارد عهد جدید با مسیح می‌شوند، طرقی را که آنها موظفند بر اساس آنها، رابطه و تعهّد مبتنی بر عهد خود را نسبت به یکدیگر بجا آورند، بیان می‌کند. بررسی جزئیات وظایف متقابل ایمانداران نسبت به یکدیگر از محدودهٔ این کتاب خارج است. اما با جدا کردن عبارتهایی چون «یکدیگر» و «همدیگر» در قسمتهای مختلف عهد جدید و فهرست کردن وظایف دو طرفه‌ای که در این عبارات بیان شده‌اند، تصویری از این وظایف در ذهنمان نقش می‌بندد.

همهٔ کسانی که این عهد جدید را با مسیح بسته‌اند می‌باید نسبت به یکدیگر به گونهٔ ذیل رفتار کنند:

- پاهای یکدیگر را بشویند (یوحنا ۱۳: ۱۴)
- یکدیگر را دوست بدارند (یوحنا ۱۴:۱۳)
- یکدیگر را بنا کنند (رومیان ۱۹:۱۴)
- یکدیگر را بپذیرند (رومیان ۷:۱۵)
- یکدیگر را نصیحت کنند (رومیان ۱۴:۱۵)
- یکدیگر را تحیّت گویند (رومیان ۱۶:۱۶)
- یکدیگر ا خدمت کنند (غلاطیان ۱۳:۵)
- بارهای یکدیگر را متحمّل شوند (غلاطیان ۲:۶)
- نسبت به یکدیگر صبور باشند (افسسیان ۲:۴)
- یکدیگر را ببخشند (افسسیان ۳۲:۴)
- مطیع یکدیگر باشند (افسسیان ۲۱:۵)
- همدیگر را تعلیم دهند (کولسیان ۱۶:۳)
- همدیگر را تسلّی دهند (اول تسالونیکیان ۱۸:۴)
- همدیگر را تشویق کنند (عبرانیان ۱۳:۳)
- یکدیگر را به محبّت و اعمال نیکو ترغیب کنند (عبرانیان ۲۴:۱۰)
- نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنند (یعقوب ۱۶:۵)
- برای یکدیگر دعا کنند (یعقوب ۱۶:۵)
- از یکدیگر پذیرایی کنند (اول پطرس ۹:۴)
- با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندند (اول پطرس ۵:۵).

ما، به عنوان ایمانداران فقط با انجام مسئولیتهای خود نسبت به یکدیگر است که می‌توانیم شرایطی را که عهد جدید از ما می‌طلبد تحقق بخشیم. اگرچه وظایف مقرر شده در عهد جدید تا حدی با وظایف مقرر شده با عهد خدا در کوه سینا فرق می‌کنند اما اصل همان است: کسانی که با خدا

عهد می‌بندند با این عمل، با یکدیگر نیز عهد می‌بندند و وظایف مقرر شده در هر یک از این عهدها در دو جهت بخاطر آورده می‌شوند: در بُعد عمودی، بین قوم و خدا، در بُعد افقی، بین افراد قوم.

فقط مرگ به عهد اعتبار می‌بخشد.

اصل کلّی دیگری که در هر عهد کاربرد دارد این است که عهد فقط با قربانی کردن اعتبار می‌یابد. این اصل کلّی همانگونه که مشاهده کردیم در باب ۲ رساله به عبرانیان بیان شده است.

> «زیرا در هر جایی که وصیّتی است لابّد است که موت وصیّت کننده را تصوّر کنند. زیرا که وصیّت بعد از موت ثابت می‌شود زیرا مادامی که وصیّت کننده زنده است استحکامی ندارد.» (عبرانیان ۹:۱۶ـ۱۷)

نویسندهٔ رساله به عبرانیان در سه آیهٔ بعدی این اصل را به طور خاص به عهد بین خدا و قوم اسرائیل هنگامی که به وسیلهٔ موسی در کوه سینابسته شد، مرتبط می‌سازد:

> «و از این رو آن اوّل نیز بدون خون برقرار نشد. زیرا که چون موسی تمامی احکام را به حسب شریعت به سمع قوم رسانید خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید. و گفت این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.» (عبرانیان ۹:۱۸ـ۲۰).

در هر حال، مرگ قربانی نشاندهندهٔ مرگ همهٔ کسانی بود که توسط آن عهد می‌بستند. حیواناتی که موسی قربانی می‌کرد، به آنها یادآور می‌شد که آن عهد تنها توسط مرگ معتبر است و همچنین قربانی‌ها نیز مقدّمهٔ

قربانی‌ای بودند که هنوز گذرانده نشده بود. از طرف دیگر، مرگ عیسی روی صلیب، مرگی نیابتی بود. او به عنوان نمایندهٔ شخصی همهٔ کسانی که توسط وی با خدا عهد می‌بستند فدا شد. عیسی در مرگ خویش خود را با هر یک از ما یکی ساخت تا هر یک از ما هم خود را با او یکی بدانیم. همچنان که این یکی شدن دو طرفه در تعهّد مستمر هر ایماندار تحقق می‌یابد، مرگ عیسی مسیح عملاً و در تجربه، مرگ خود ایماندار می‌گردد. این اصل توسط پولس رسول به وضوح در رسالهٔ دوم قرنتیان بیان شده است:

> «زیرا محبّت مسیح ما را فرو گرفته است چون که این را دریافتیم که یکنفر برای همه مرد پس همه مردند و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.» (دوم قرنتیان ۵:۱۴ و ۱۵).

نتیجه‌گیری پولس رسول هم واضح است و هم منطقی و در کلمات «پس همه مردند»، خلاصه می‌شود. اگر ما مرگ مسیح را به عنوان مرگ خود بپذیریم، پس باید «خود را مرده انگاریم» (رومیان ۶:۱۱). بنابراین، دیگر آزاد نیستیم که برای خود زندگی کنیم. این اصل نیز کاربرد دو طرفه دارد: در جهت عمودی نسبت به خداوند و در جهت افقی نسبت به قوم خداوند. وقتی خدا و ابرام با یکدیگر عهد بستند، هر یک از آنها این حق را که فقط برای خود زندگی کنند، داوطلبانه منسوخ کردند. هر یک از آنها با «ذبح قربانی» عهد، عملاً به دیگری گفت: «این مرگ من است. من بوسیلهٔ مرگ وارد این عهد می‌شوم. حالا که این عهد را بسته‌ام، دیگر حقّ ندارم برای خودم زندگی کنم.»

همان ارتباطی که در آن شب به یاد ماندنی بین خداوند و ابرام برقرار

گشت، بین تمام کسانی که توسط مرگ عیسی مسیح با یکدیگر عهد بستند نیز دوباره برقرار شد و هر یک از ما آن پیمان دوطرفه‌ای را که خداوند و ابرام نمونهٔ اوّلیهٔ آن بودند، دوباره تصدیق می‌کنیم. هر کدام از ما به دیگری می‌گوئیم: «آن مرگ، مرگ من است. من با مردن وارد این عهد می‌شوم. حالا که این عهد را بسته‌ام دیگر حق ندارم برای خود زندگی کنم.»

نتیجهٔ این نوع مرگ که تنها راهی است که توسط آن عهد ما با خدا معتبر می‌شود، توسط یوحنّای رسول خصوصاً در مورد ارتباط ما با دیگر ایمانداران بیان شده است:

> «از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد چگونه محبّت خدا در او ساکن است ؟» (اول یوحنا ۳:۱۶ـ۱۷).

عبارت «ما باید» الزامی را بیان می‌کند که اگر ادعا می‌کنیم در همان عهد سهیم هستیم، نمی‌توانیم از آن طفره برویم. وقتی یوحنای رسول دربارهٔ فدا کردن جان صحبت می‌کند، منظور او صرفاً در وهلهٔ نخست مرگ جسمانی نیست بلکه در آیهٔ بعدی موضوع را کاملاً روشن می‌کند و می‌گوید که این نوع فدا کردن جان شامل قرار دادن دارائیهایمان در اختیار ایمانداران دیگر نیز می‌شود. اگر حاضر نیستیم در زمانی یا جایی که نیازهای معقولی وجود دارد ن این کار را انجام دهیم، پس در واقع حاضر نیستیم «جان خود را بنهیم». نهادن جان یعنی آماده باشیم آنچه هستیم و آنچه را داریم با برادران و خواهران خود که با آنها عهد مشترکی داریم سهیم شویم. اگر حاضر نیستیم این کار را انجام دهیم، پس تعهّد ما خالصانه نیست.

روش زندگی جدید Koinonia

در ترجمهٔ یونانی عهد جدید، کلمهٔ بسیار مهمّی وجود دارد که روش زندگی متمایزی را که توسط عهد آن را آغاز کرده‌ایم توصیف می‌کند و آن کلمه Koinonia است. این واژه یک اسم است که از صفت Koinos به معنی مشترک گرفته شده است. Koinonia از نظر لفظی و ریشه‌ای به معنی «مشترک بودن» است. به این ترتیب، وقتی دو نفر یا بیشتر در چیزهایی با هم مشترکند، در واقع با هم کوینونیا دارند و اگر در زمینه‌هایی مشترک نباشند، در آن موارد کوینونیا ندارند. در خصوص کلیسای اولیّه در اورشلیم هم گفته می‌شد که «همه چیز را مشترک می‌داشتند» (اعمال ۴:۳۲). این همان کوینونیا است.

در اکثر ترجمه‌های انگلیسی عهدجدید، کوینونیا مشارکت ترجمه شده است. اما در بعضی از ترجمه‌ها نیز این واژه نه به صورت یک کلمه بلکه یک عبارت ترجمه شده است. عبارتهایی مثل «متحّد بودن با» یا «شراکت در حیات جمعی». از آنجاکه معادل مناسبی برای بیان معنی این واژه وجود ندارد، ما در این فصل از شکل یونانی آن یعنی کوینونیا استفاده می‌کنیم.

کوینونیا نتیجهٔ اتحّادی واقعی است. کاملترین نمونهٔ آن، ارتباط بین خدای پدر و خدای پسر است. عیسی خداوند در یوحنا ۱۰:۳۰ می‌فرماید: «من و پدر یک هستیم.». این اتحّاد بین پدر و پسر اساس کوینونیای آنهاست و نتیجهٔ آن توسط خود عیسی در انجیل یوحنا ۱۶:۱۴ـ۱۵ آنجاکه او دربارهٔ روح‌القدس سخن می‌گوید، توصیف شده است: «آنچه از آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد». اما او بلافاصله توضیح می‌دهد که: «هرآنچه از آن پدر است از آن من است.......» به عبارت دیگر عیسی می‌فرماید: «هرچه از آن من است، نه از آن خودم بلکه بر اساس و نتیجه اتحّاد من با پدر است.» در یوحنا ۱۷:۱۰، عیسی خداوند دوباره این

مطلب را در دعای خود خطاب به پدر می‌گوید: «آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است، از آن من است ....» این کوینونیای کامل است یعنی مشارکت در همه چیز. به این ترتیب، انجیل در واقع دعوتی است از جانب پدر و پسر خطاب به تمام بشر برای مشارکت ایشان در کوینونیای کاملی که آنها با هم دارند. پولس رسول در اوّل قرنتیان ۹:۱ می‌گوید: «امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما [کوینونیا] خوانده است.» تشخیص تفاوت بین «وسیله‌ها» و «هدفها» بسیار مهم است. بنابراین بسیاری از شکلهای فعالیتهای مذهبی بیشتر وسیله هستند تا هدف. این وسیله‌ها به خودی خود ارزش ندارند بلکه به ما کمک می‌کنند که به اهداف خود برسیم اما اهداف بخودی خود ارزشمند هستند. اما کوینونیا صرفاً یک وسیله نیست بلکه هدف است و در واقع هدف غائی تمام فعالیتهای ارزشمند مذهبی محسوب می‌شود.

به همین صورت، یوحنا اعلام می‌کند که هدف نهایی انجیل این است که همهٔ کسانی را که به پیغام آن پاسخ مثبت می‌دهند وارد کوینونیای ابدی سازد که پدر و پسر از آن برخوردارند.

> «از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت [کوینونیا] داشته باشید و اما شراکت [کوینونیا] ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد.» (اول یوحنا ۱:۳ـ۴).

«آنچه دیده و شنیده‌ایم»، شهادت عینی رسولان مسیح است که در صفحات عهد جدید برای ما حفظ شده است. بنابراین، آیات فوق هدف اصلی‌ای را که خدا به خاطر آن انجیل را حفظ کرد و نسل به نسل انتقال داد، آشکار می‌نمایند. هدف این است که همهٔ کسانی که ایمان می‌آورند و

اطاعت می‌کنند این اجازه را داشته باشند که در کوینونیای کامل و ابدی که همان روش زندگی در آسمان است، سهیم شوند.

بهای کوینونیا

با اینحال، کوینونیا ارزان نیست، بلکه باید برایش بهایی پرداخت و **بهای آن دو شرط تغییرناپذیر است.**

شرط اول تعهّد است و شرط دوم، روش زندگی‌ای است که «راه رفتن در نور» نامیده می‌شود (اول یوحنا ۷:۱).

همانگونه که دیدیم، عهد، دری است به سوی یکی شدن. تنها کسانی که مایلند تعهّد کامل و بی‌قید و شرطی راکه مبتنی بر عهد است داشته باشند می‌توانند به اتحّاد واقعی با یکدیگر برسند. همین امر در ارتباط زن و شوهر، ایماندار و خدا و ایمانداران با یکدیگر نیز مصداق دارد. به این ترتیب، این تعهّد توسط راه رفتن در نور عملی می‌شود. یوحنّا می‌گوید: «لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت (کوینونیا) داریم» (اول یوحنّا ۷:۱). راه رفتن در نور، تنها راه تجربه کردن کوینونیا است. هرجا که کتاب‌مقدس از کوینونیا سخن می‌گوید، تنها یک معیار را ارائه می‌دهد که همان خود خداوند است که در اینجا با عبارت «چنانکه او در نور است» بیان می‌شود. خدا می‌خواهد انسان را به کوینونیایی برساند که خود از آن برخوردار است اما نه آن سطح از کوینونیایی که در توان محدود انسان نجات نیافته و یا حتی مسیحیان لغزش خورده است.

همزمان، عبارت «در نور» برای آنچه در کوینونیا به شراکت گذاشته می‌شود، محدودیتهایی قرار می‌دهد. هر چیزی که با قانون خدا در قلمرو اخلاقیات مغایرت داشته باشد، «در نور» نیست، بلکه بر عکس در تاریکی

است. یک نمونهٔ روشن در این زمینه، رابطهٔ جنسی است. اینکه یک زن و شوهر با هم ارتباط جنسی داشته باشند با قانون الهی مطابقت دارد. این مسئله، کاملاً «در نور» است.اما اگر هر کدام از آنها با شخص دیگری ارتباط جنسی برقرار کنند، بر خلاف قانون الهی عمل کرده‌اند و کار آنها دیگر «در نور» محسوب نمی‌شود.

مطابق این شرط، راه رفتن در نور یک رابطهٔ کامل، مستمر و صادقانه بین همهٔ کسانی است که در کوینونیا هستند. در این روش، چیزی مخفی نمی‌شود و یا به نادرستی ارائه نمی‌شود یا ناگفته نمی‌ماند. اساس این ارتباط چه در مورد زن و شوهر و چه در مورد روابط ایماندارانی که نسبت به هم تعهّد دارند، یکی است. می‌توانیم این اصل را در همان کلماتی که ما در فصل ۳ برای توصیف ارتباط زن و شوهر بکار بردیم خلاصه کنیم: گشودگی و مصاحبت کامل و بی‌قید و شرط هر شخص با دیگران.

حدود کوینونیا توسط دو عامل کنترل می‌شوند: قانون الهی و صداقت مطلق. شریعت الهی حدود را مشخص می‌کند. هرآنچه با شریعت الهی مغایرت داشته باشد، دیگر کوینونیا نیست و ظلمت است، نه نور. اما در میان آن حدود، نور می‌باید کامل و نامحدود باشد. هرجا که عدم صداقت یا اظهار نظرهای خودخواهانه وارد می‌شود، نور ضعیف می‌شود و کوینونیا دیگر مطابق معیار الهی نیست.

در مورد آن دسته از مسیحیانی که در جستجوی مشارکت با یکدیگر هستند اما نمی‌خواهند این شرایط را داشته باشند، چه می‌توانیم بگوئیم؟ از لحاظ منطقی، باید بگوئیم همانگونه که وقتی یک مرد و زن می‌خواهند با هم ارتباط جنسی داشته باشند اما حاضر نیستند شرایط ازدواج را مراعات

کنند، نتیجه‌ای که از کار خود حاصل می‌کنند کوینونیا نیست بلکه زناکاری است. این اصل چه در زمینهٔ جسمانیِ ارتباط بین زن و مرد و چه در زمینهٔ روحانی در ارتباط بین مسیحیانی که می‌خواهند با هم مصاحبت داشته باشند، صادق است. کسانی که شرایط خدا را نمی‌پذیرند، مطابق معیارهای او متهّم به زناکاری هستند. همانطور که به گواهی عهدعتیق می‌بینیم که چیزی به نام زنای روحانی وجود دارد که انبیاء در آن زمان، قوم اسرائیل را پیوسته به ارتکاب این گناه متهّم ساختند.

نتایج چنین رابطه‌های نادرست و عاری از تعهّدی بین گروههای ایمانداران تا حد زیادی شبیه رابطهٔ نادرست جنسی بین یک زن و مرد است. این نوع رابطه‌ها آسیب‌پذیر، تلخ، پرنزاع و ضعیف و پر از وعده‌های تحقق نیافته با خواسته‌های برآورده نشده هستند. وقتی بر اساس نتایج قضاوت می‌کنیم، مجبوریم اعتراف کنیم که در میان کسانی که خود را مسیحی می‌دانند موارد نشان دهنده زنای روحانی خیلی بیشتر از کوینونیای حقیقی دیده می‌شود.

هدف ما در این فصل این بوده که درمان پیشنهادی کتاب‌مقدس را برای این شرایط اسفبار به واضح‌ترین شکل ممکن توضیح دهیم. این درمان در بازگشت به سوی احکام خدا خلاصه می‌شود یعنی تعهّد مبتنی بر عهد یا همان سلوک در نور.

فصل ششم

«نقطهٔ تصمیم‌گیری»

ما در فصلهای قبل سه رابطهٔ بسیار مهم در زندگی را بررسی کردیم که به ترتیب اولوّیت عبارتند از: ارتباط شخصی ما با خدا، ارتباط زناشویی ما (البته اگر ازدواج کرده‌ایم) و ارتباط ما با ایمانداران. در هر یک از این موارد، آن نوع رابطه‌ای را که خدا برای کسانی که ایمان آورده و اطاعت می‌کنند تدارک دیده، مشاهده کردیم.

شاید به این نتیجه رسیده‌اید که در یک یا چند مورد از ایـن زمـینه‌ها عملکرد منفی داشته‌اید اما اکنون آمادهٔ در پیش گرفتن زنـدگی جـدیدی هستید. اما مطمئن نیستید که این کار را چگونه باید انجام داد. پس، اجازه دهید یادآوری کنم که شما در هر موردی شرطی ساده اما اساسی را خواهید یافت. این شرط توسط کلمه‌ای که بارها از آن در این کتاب استفاده کرده‌ایم بیان شده است. یعنی: تعهّد.

تعهّد در قبال خدا

اجازه دهید نخست دربارهٔ ارتباط شخصی شما با خدا صحبت کـنم. ممکن است شخصی باشید که مرتّب به کلیسا می‌روید و یا لااقـل پـیش زمینهٔ کلیسایی دارید. ممکن است با عبارات مشخصی که افـراد مـذهبی بکار می‌برند آشنا باشید و شاید واقعاً لحظات علّو روحی یا الهام را کـه

توسط آنها دریافته‌اید و خدا وجودی واقعی است، تجربه کرده باشید.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی باشید که هیچ پیش زمینهٔ کلیسایی ندارید. حتی‌اگر هم طرفدار هیچ مذهب بـخصوصی نـیستید، در قـلبتان تشنگی‌ای وجود دارد که مشتاقانه می‌خواهید آن را برطرف کنید.

یا شاید هم هیچکدام از گروههای فوق نیستید و با پشت سر گذاشتن تجربیات خاص خودتان به ایـن مـرحـله از زنـدگی رسـیده‌ایـد. اکـنون نمی‌خواهیم در مورد گذشته‌اتان صحبت کنیم. آنچه اهمیت دارد این است که شما به جایی رسیده‌اید که مشتاق یک ارتباط صمیمانه و شخصی با خدا هستید. ارتباطی بس عمیق و واقعی که هرگز در آن شک نخواهـید کـرد. بنابراین، آماده‌اید که با تمامی دل و خالصانه از طریق عیسی مسیح به خدا متعهّد شوید.

روش طبیعی برای متعهّد شدن دعا کردن است. در ایـن روش، شـما آنچه را که در دل دارید در قالب کلمات بیان می‌کنید و بـا بـیان شـفاهی خواست دلتان، مضمون آن را مشخص می‌سازید. دعایی که به این صورت کرده می‌شود، همانند عبور کردن از یک پل است. دعا شما را وارد منطقهٔ جدیدی می‌سازد. از آن لحظه به بعد، شما دیگر به چـیزی نـامشخص و تعریف نشده در قلمرو ذهن خود تکیه نمی‌کنید. پس از دعـا، خـواهـید دانست که به **چه** چیزی تعهّد دارید و اینکه **چه وقت** و در **کجا** به آن متعهّد شده‌اید. ارتباط مستمر شما با خدا، به این ترتیب، نقطهٔ شروع خاصّی دارد و در زمان و مکان خاصی قرار گرفته است که همان زمان **تـصمیم‌گیری** است.

نصیحت من به شما این است که همین حالا کتاب را کنار گذاشته و دعا کنید! اگر احساس می‌کنید که باید با کلمات خاص خودتان دعا بنمایید، این کار را بکنید. اما اگر برایتان مشکل است، دعایی در اینجا آماده شده کـه

می‌توانید از آن استفاده کنید:

خدایا:

تو در قلب من این تمایل را ایجاد کرده‌ای که به گونه‌ای شخصی و حقیقی ترا بشناسم. اگرچه همه چیز را کاملاً درک نمی‌کنم اما به همهٔ آنچه کتاب‌مقدس دربارهٔ عیسی مسیح می‌گوید ایمان دارم: که او گناهان مرا بر خود گرفت، به جای من فدا شد و از مردگان برخاست. من حالا به نام عیسی مسیح از تو می‌خواهم همهٔ گناهان مرا ببخشی و مرا به عنوان فرزند خود قبول کنی. خالصانه و از صمیم قلب خود را با تمام آنچه هستم و دارم به تو می‌سپارم. مرا آنطور که هستم بپذیر و از من آن چیزی را بساز که تو می‌خواهی باشم. ایمان دارم که این دعا را می‌شنوی و مرا می‌پذیری. شکرت می‌کنم ای خداوند.

در نام عیسی
آمین

وقتی دعای خود را در مورد متعهّد شدن به خدا بر زبان آوردید، مجدداً فلسفه بافی نکنید. بلکه با ایمان ساده، کلام خدا را بپذیرید. او وعده داده که اگر شما از طریق عیسی مسیح به نزد او آئید شما را بپذیرد. پس، از او تشکر کنید که آنچه او وعده داد به انجام رسانیده است و به شکرگزاری خود ادامه دهید. هرچه بیشتر اورا شکر کنید، ایمان شما بیشتر رشد خواهد کرد.

از حالا به بعد، **پرورش ارتباط خود با خدا را**، هدف اصلی خود قرار دهید. چرا که این هدف معیار ساده‌ای در اختیار شما خواهد گذاشت که توسط آن می‌توانید عوامل مؤثر در زندگی آنان و فعالیتهای متعددتان را

ارزیابی کنید. آیا این عوامل مؤثر و فعالیتها، ارتباط شما را با خدا تقویت می‌کنند یا آن را تضعیف می‌کنند؟ به چیزهایی که ارتباط شما را تقویت میکنند، وقت و بهای بیشتری بدهید و به چیزهایی که ارتباط شما را ضعیف می‌کنند، وقت و بهای کمتری بدهید. خصوصاً، دو راه بسیار مهم برای تقویت این ارتباط وجود دارند. اول اینکه، اجازه دهید اطرافیان شما از تعهّدتان باخبر شوند. برای این کار لازم نیست حالت هجومی به خود بگیرید و یا ظاهر مذهبی داشته باشید. بلکه وقتی موقعیتهایی در مسیر زندگی عادی روزمره پیش می‌آیند، با ارامش اما با اطمینان اعلام‌کنید که حالا خداوند عیسی برکل زندگی شما حاکم‌است.

دوم اینکه، هر روز وقت خاصّی را به خدا بدهید. بخشی از این وقت را به مطالعه کتاب‌مقدس و بخشی دیگر را به دعا، که همان صحبت کردن با خدا به گونه‌ای خالصانه و طبیعی است، اختصاص دهید. به این صورت، شما ارتباط دو طرفهٔ مداومی با خدا خواهید داشت. چون وقتی کتاب‌مقدس می‌خوانید او با شما سخن می‌گوید و وقتی دعا می‌کنید، این شما هستید که با او سخن می‌گویید.

البته ممکن است که به یکباره تبدیل به شخص مقدسی نشوید! اگر گهگاهی شکست خوردید، ناامید نشوید. بلکه به سادگی شکستهای خود را به خدا اعتراف کرده و از او درخواست کنید شما را ببخشد. «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.» (اول یوحنا ۱:۹). اگر اطرافیان هم از شکست شما متأثر شده‌اند، لازم است از آنها هم طلب بخشش کنید. اما تسلیم نشوید! به یاد داشته باشید که تعهّد مثل یک خیابان دو طرفه است. نه تنها شما به خدا تعهّد می‌دهید، او نیز نسبت به شما متعهّد است و او قادر علی‌الاطلاق است.

تعهّد در قبال همسر خود

دومین زمینه‌ای که به ترتیب اولویّت مورد بررسی قرار دادیم،ارتباط شما با همسرتان است یعنی با زن و یا شوهرتان (البته اگر در حال حاضر متأهل نیستید و انتظار ندارید که به زودی ازدواج کنید، این بخش مستقیماً به شما مربوط نمی‌شود).

ممکن است از قبل از خواندن این کتاب، یک ایماندار متعهّد بوده باشید و یا شاید بعد از خواندن قسمت قبلی همین فصل دعای تعهّد را کرده باشید. اما درهرصورت، حالا بااین حقیقت روبرو هستید که ازدواج شما آن‌چیزی که بایدباشد نیست. شایداین نخستین بار است که دانسته‌اید یک ازدواج درست مسیحی چگونه بایدباشد و آن‌را درک کرده‌اید. ازنظر ایمانداران متعهّد، ازدواج «یک ریسمان سه‌لا» است. عهدی بین شما، همسرتان و خدا. اما تأثیرگذاری این‌عهد، تعهّد شخص شما را می‌طلبد تا بدینوسیله عنصر حیاتی‌ای که تاکنون در ازدواجتان وجود نداشت یعنی فیض عظیم و فوق‌العادهٔ خدا، جاری شود.

دراصل شما و همسرتان باید همزمان به خدا و یکدیگر تعهّد بدهید. اما، گاهی اوقات یکی از طرفین زودتر از دیگری آماده متعهّد شدن است. بنابراین، اگر شما بر خلاف همسرتان آماده‌اید، همین حالا این کار را انجام دهید و به خدا برای رساندن همسرتان به همان نقطه‌ای که شما رسیدید یعنی نقطهٔ تصمیم‌گیری، اعتماد کنید. سپس وقتی این اتفاق افتاد، می‌توانید تعهّد خود را با هم تجدید کنید.

اگر احساس‌می‌کنید که می‌توانید باکلمات خود دعاکنید پس‌اینکار را انجام‌دهید. در غیر اینصورت، دعایی آماده شده راکه در ذیل آمده‌است بر زبان آورید و بااستفاده از آن درحضور خدا به همسرتان تعهّد بدهید:

خدای پدر،
در نام عیسی، نجات دهنده و خداوندم به حضورت می‌آیم. شکرت می‌کنم که مرا توسط خون عیسی مسیح رهایی بخشیدی و از آنِ خود ساختی. از تو برای ازدواجم ممنونم. تورا به خاطر وجود همسرم شکر می‌کنم. در این لحظه می‌خواهم خود را به تو، به ازدواجم و به همسرم بسپارم. خداوندا، من حاضرم که از خواسته‌های خود چشم پوشی کرده و برای همسرم زندگی کنم و منفعت او را بر خود ترجیح دهم و در برکت و موفقیت او همانند خود شادی کرده و زندگی خود را با او سپری کنم. خدای پدر،این تعهّد مرا در نام عیسی بپذیر و بوسلهٔ روح‌القدس آن را مُهر کن.ازدواج و خانهٔ ما را به گونه‌ای نو از این روز به بعد مبارک بساز.

در نام عیسی‌مسیح خداوند
آمین

ما در قسمت قبل یعنی «تعهّد نسبت به خدا» چند اقدام ساده را برای مؤثر بودن تعهّدتان پیشنهاد کردیم. همان موارد تا حدّ زیادی به تعهّد شما نسبت به همسر و ازدواجتان نیز مربوط می‌شوند و باعث مؤثر بودن آن خواهند شد.

نخست، از ترتیب درست اولویتهای خود اطمینان حاصل نمایید. به احتمال زیاد ممکن است تنظیم هایی لازم باشند. بعد از رابطهٔ شخصی باخدا، قسمت مهم بعدی – ازدواج و خانهٔ شماست. فعالیتهای متعدد خود را به درستی ارزیابی کنید. آنهایی را که ازدواج و خانوادهٔ شما را تقویت

می‌کنند افزایش دهید و آنهایی را که تأثیر منفی دارند، تقلیل دهید. در ارتباط با رابطهٔ شخصی با خدا، تأکید کردیم که لازم است وقتی را برای حفظ ارتباط دوطرفهٔ خود با خدا اختصاص دهید. همین اصل در مورد رابطهٔ شما با همسراتان نیز صدق می‌کند. ارتباط گسترده و مداوم بین شما دو نفر ضروری است و این امر وقت می‌گیرد، شاید خیلی بیشتر از آنچه صرف کرده‌اید. به یاد داشته باشید نحوهٔ گذرانیدن وقتتان روشن‌ترین شاخصی است که نشان می‌دهد اولویتهای شما واقعاً چیستند. ممکن است بگویید ازدواج شما برایتان بسیار مهم است اما اگر وقت زیادی را به دیگر فعالیتها اختصاص می‌دهید، در واقع اولویت را به آنها می‌دهید نه ازدواج خود.

چه خوب گفته‌اند: «خانواده‌ای که دعا می‌کند، پابرجا می‌ماند.» این عین واقعیت است. من و لیدیا، سی سال تمام با هم معمولاً روزی دوبار دعا می‌کردیم و کلام می‌خواندیم و اغلب خدا در آن اوقات ارتباط ما با خودش و با یکدیگر، با ما صمیمانه سخن می‌گفت. این نوع ارتباط از عوامل اصلی موفقیت ازدواج ما بود.

بعضی اوقات مشاهده می‌کنم که برای زن و شوهر مشکل است که در حضور یکدیگر با صدای بلند دعا کنند. به نظر می‌رسد که در هم شکستن «سد صدا» برایشان سخت است. اما باید به این مسئله وقت بدهید! همراه با یکدیگر صبور باشید. نتایج مثبت تلاش شما یقیناً از احساس سردرگمی و عدم موفقیت که ممکن است قبلاً آن را تجربه کرده باشید بسیار بیشتر خواهد بود. وقتی شما و همسرتان در حضور یکدیگر آزادانه دعا می‌کنید، این خود دلیل محکمی است بر اینکه خدا فی‌الحقیقه عضو خانوادهٔ شما شده یعنی همان چیزی که او می‌خواهد باشد. با یک مطلب دیگر این موضوع را تمام می‌کنم. هرگز بار دیگر صرفاً بر تلاش و توانایی خود برای

موفق ساختن ازدواج خود تکیه نکنید. چون هیچ ازدواجی نمی‌تواند بدون فیض فوق‌العادهٔ خدا، آن چیزی باشد که در ارادهٔ اوست. تعهّدی که شما اکنون به همسر و ازدواج خود دارید می‌تواند این فیض را چنان در زندگی‌اتان جاری سازد که قبلاً به هیچ وجه امکان آن نبود. پس به خوبی از آن بهره‌مند شوید! خدا به ما گفته است که: «فیض من تو را کافی است زیرا که قوّت من در ضعف کامل می‌گردد.» (دوم قرنتیان ۹:۱۲). فیض و قوّت خدا شما را در هر سختی که پیش می‌آید، کمک خواهد کرد. اگر احساس سردرگمی، ناتوانی و یا عدم کفایت می‌کنید، در همان لحظه برای دریافت فیض و قوّت مضاعف خدا به او اعتماد کنید و انتظار داشته باشید که او به طرقی عمل کند که شاید هرگز تصورّش را هم نمی‌توانستید بکنید. منتظر باشید تا او هرچه را که لازم است، تغییر دهد چه این تغییر در شما باشد چه در همسرتان و چه در کل شرایط موجود. مطمئن باشید که او شما را مأیوس نخواهد کرد.

تعهّد به قوم خدا

سومین زمینهٔ ارتباطی که در این کتاب بررسی کردیم، همان است که کوینونیا نامیدیم یعنی مشارکت شما در حیات قوم خدا. برای نیل به کمال در زندگی روحانی، شما به این نوع رابطه نیاز دارید. بدون آن، هرگز نمی‌توانید آن چیزی باشید که خدا می‌خواهد و این اصل هم در مورد افراد مجرّد و هم زوجهای متأهل مصداق دارد. همهٔ ما نیاز داریم که بخشی از چیزی بزرگتر از خودمان باشیم. پولس رسول در اول قرنتیان ۱۳:۱۲ـ۲۷، هر یک از ایمانداران را به اعضای متعدّد تشکیل دهندهٔ بدن تشبیه می‌کند. او توضیح می‌دهد که هیچ عضوی نمی‌تواند به تنهایی به گونه‌ای مؤثر عمل کند، بلکه هر یک به دیگری نیاز دارد. «و چشم دست را نمی‌تواند گفت که

محتاج تو نیستم و یا سر پا را نیز که احتیاج به شما ندارم» (آیهٔ ۲۱). ما به عنوان ایمانداران تنها از طریق ارتباط متعهّدانه با یکدیگر می‌توانیم به بلوغ و کمال روحانی دست یابیم، چون با آنهاست که می‌توانیم مثل یک بدن واحد عمل کنیم. این نوع ارتباط اختیاری نیست. بلکه برای تعادل روحانی ما لازم و ضروری است. اجازه دهید یکبار دیگر به آیه‌ای که قبلاً نیز ذکر شد، نگاه کنیم: «لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم چنانکه او در نور است با یکدیگر شراکت [کوینونیا] داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» (اول یوحنا ۷:۱).

کلمهٔ «اگر» ما را با دو حقیقت تجربهٔ روحانی مواجه می‌سازد. نخستین دلیلی که نشان می‌دهد ما در نور سلوک می‌کنیم این است که با یکدیگر کوینونیاداریم. اگر با دیگر ایمانداران این رابطه را نداریم، خود دلیلی است بر اینکه به طور کامل در نور راه نمی‌رویم. دوم اینکه، اگر در نور کوینونیا راه نمی‌رویم در واقع از تجربهٔ خون پاک کنندهٔ عیسی مسیح که به تنهایی قادر است ما را پاک و آزاد از گناه نگاه دارد بی‌بهره می‌مانیم.

مسئولیت ما در مورد این مشارکت مستمر با گروه ایمانداران متعهّد در عبرانیان ۲۴:۱۰ـ۲۵ بیان شده است:

«وملاحظهٔ یکدیگر را بنمائیم تا به محبّت و اعمال نیکو
ترغیب نمائیم و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم
چنانکه بعضی‌را عادت‌است بلکه یکدیگر را نصیحت‌کنیم
و زیادتر به‌اندازه‌ای که می‌بینید که آن‌روز نزدیک می‌شود.»

در اینجا هم دوباره دو حقیقت مرتبط با هم را مشاهده می‌کنیم: نخست این که ما مسئولیم یکدیگر را تشویق و ترغیب کنیم. دوم اینکه، ما در صورتی می‌توانیم این کار را انجام دهیم که «از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم». این عبارت پایانی این نکته را بدیهی می‌انگارد که همهٔ ما

باید به جمعی وابسته باشیم که می‌توانیم آن را به درستی «جماعت خود» یا «کلیسای خودمان» بنامیم.

قدم اساسی‌ای که ما را وارد این رابطه می‌سازد شبیه همان قدمیست که ما را وارد ارتباط صحیح با خدا و همسرمان می‌سازد. یعنی تعهّد. آن هم نه فقط به یک نفر بلکه به کسانی که خود نیز بوسیلهٔ تعهّد متقابل متحّد شده‌اند. اگر دو تعهّد قبلی ذکر شده در این فصل را انجام داده‌اید، می‌باید شکل سوم آن را نیز که تعهّد به گروه ایمانداران است عملی کنید.

متأسفانه، در مسیحیت عصر ما، یافتن گروه ایماندارانی که تعهّد واقعی و متقابلی را برپایهٔ درست کتاب‌مقدسی نسبت به‌هم داشته باشند، آسان‌نیست. بااین‌حال، اگر نیاز خودرا به‌یافتن چنین گروهی در حضورخدا اعتراف‌کنید و اورا و طریق او را به جدّوجهد بطلبید، او راه را به‌شما نشان خواهدداد. به‌یاد داشته‌باشید که خدا وعده‌داده به آنانی که اورا می‌جویند پاداش دهد (عبرانیان ۶:۱۱ را ملاحظه کنید). اگر شماهم خالصانه و بااشتیاق او را می‌طلبید، پاداش خود را خواهید یافت.

به منظور راهنمایی شما برای شناختن آن گروه از ایماندارانی که نیاز شما را برآورده می‌سازند، در اینجا نُه سؤال ارائه شده که می‌باید قبل از هر نوع تعهّدی آنها را بپرسید:

۱ـ آیا آنها عیسی مسیح خداوند را برافراشته و جلال می‌دهند؟
۲ـ آیا به اقتدار کتاب‌مقدس احترام می‌گذارند؟
۳ـ آیا به روح‌القدس اجازهٔ عمل می‌دهند؟
۴ـ آیا برخورد و رفتار آنها گرم و دوستانه است؟
۵ـ آیا در زندگی روزمرّه عملاً با ایمان رفتار می‌کنند؟
۶ـ آیا روابط آنها بایکدیگر از صرفاً حضور در جلسات کلیسایی فراتر می‌رود؟

۷ـ آیا مراقبت شبانی آنها از شما در برگیرندهٔ همهٔ نیازهای معقول شماست؟

۸ـ آیا نسبت به مشارکت با دیگر گروههای مسیحی پذیرا هستند؟

۹ـ آیا وقتی با آنها هستید احساس راحتی می‌کنید؟

اگر پاسخ به همه این سؤالات و یا بیشترشان «بله» است، خوب پیش رفته‌اید. همچنان خدا را در این مسیر بطلبید تا اینکه مسیر قطعی را به شما نشان دهد. البته به یاد داشته باشید که شما هرگز «یک گروه کامل» را نخواهید یافت. علاوه بر این، حتی اگر هم چنین گروهی را یافتید، نمی‌توانید به آن ملحق شوید چون بعد از ملحق شدن شما به آنها دیگر آن گروه کامل نخواهد بود!

درآخر، کلامی تشویق‌آمیز و درعین‌حال هشداردهنده را بیان‌می‌کنیم

«خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می‌آورد. لیکن فتنه‌انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد.» (مزمور ۶:۶۸).

اگر شما «بی‌کس» (تنها) هستید، خدا شما را در «خانهٔ» روحانی یعنی خانواده‌ای با برادران و خواهران مسیحی که در تعهّد متقابل نسبت به یکدیگر هستند، قرار خواهد داد. اگر «اسیر» شرایط یا نیروهای شریر هستید، خدا شما را رهایی داده و آزاد خواهد کرد. اما اگر فتنه‌انگیز هستید (این‌یک هشدار است)، همچنان «در زمین تفتیده ساکن خواهید شد».

و کلام آخر اینکه، تنها مواردی که مانع شما در یافتن کوینونیایی است که به آن نیاز دارید عبارتند از، رفتارهای ناشی از غرور، خودخواهی و یا خودپسندی درونی شما. از خدا بخواهید اگر هر کدام از این موانع در زندگیتان وجود دارند آنها را به شما نشان دهد و کمکتان کند تا آنها را برطرف سازید.

داوود در مزمور ۴:۲۷ عمیقترین اشتیاق روح خود را بیان می‌کند:

«یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید که تمام ایّام عمرم در خانهٔ خداوند ساکن باشم......»

آیا این سخنان داوود اشتیاق عمیق روح شما را نیز بیان می‌کند؟ اگر چنین است، چرا آن را دعای خود نمی‌سازید! اگر فکر می‌کنید می‌توانید خودتان دعا کنید پس این کار را انجام دهید و اگر یک دعای آماده شده را ترجیح می‌دهید، می‌توانید از این دعا استفاده کنید:

خداوندا،

من تنها و ناراحت هستم و این را اعتراف می‌کنم. می‌خواهم «در خانهٔ تو» ساکن شوم و جزئی از خانوادهٔ «روحانی» ایمانداران متعهّد باشم. اگر موانعی در من وجود دارند، از تو درخواست می‌کنم که آنها را برداری. مرا به سوی گروهی که این اشتیاق مرا ارضا می‌کند هدایت فرما و کمک کن تا تعهّد لازم را نسبت به آنها داشته باشم.

در نام عیسی

آمین

مطلبی در مورد نویسنده

دِرِک پرینس، از والدین بریتانیایی خود در هندوستان متولّد شد. او به عنوان محقّق در رشته‌های زبان یونانی و لاتین در دو مؤسسهٔ آموزشی

بسیار مهّم بریتانیا یعنی کالج ایتون و دانشگاه کمبریج تحصیل کرد. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۹، یکی از اساتید فلسفهٔ قدیم و جدید در کالج کینگ کمبریج بود. او همچنین در رشته‌های زبان عبری و آرامی در دانشگاه کمبریج و دانشگاه عبری زبان اورشلیم تحصیل نمود. علاوه بر اینها، به چندین زبان دیگر پیشرفته نیز صحبت می‌کند.

در سالهای اولیهٔ جنگ جهانی دوم، هنگامی که به عنوان پرستار در ارتش بریتانیا خدمت می‌کرد، در اثر ملاقات با عیسی مسیح زندگیش متحوّل شد که در خصوص آن، چنین می‌نویسد:

«در اثر این ملاقات به دو نتیجه رسیدم که از آن زمان تا کنون هرگز دلیلی بر تغییر دادن آن نیافته‌ام: اول اینکه عیسی‌مسیح زنده است. دوم اینکه، کتاب‌مقدس، کتابی‌واقعی، متناسب باشرایط و همیشه تازه است. این دو نتیجه، مسیر زندگی مرا به‌گونه‌ای بنیانی و دائمی عوض کرد.»

در پایان جنگ جهانی دوم، او در جایی که ارتش وی را قرار داده بود یعنی اورشلیم، باقی ماند. در ازدواج با همسر اول خود، لیدیا، پدر هشت دختر خواندهٔ پرورشگاه کوچک وی در آنجا شد. در حینی که لیدیا و دِرِک در کنیا به عنوان استاد خدمت می‌کردند، نهمین دختر خود را که نوزادی آفریقایی بود به فرزندی قبول کردند. لیدیا در سال ۱۹۷۵ فوت کرد و درک در اکتبر ۱۹۷۸ با روت – همسر فعلی خود – ازدواج کرد. او با همسر دوم خود مثل لیدیا، در حین خدمت در اورشلیم آشنا شد. سه فرزند خواندهٔ روت، تعداد فرزندان خانوادهٔ دِرِک را به دوازده رساند البته با تعدادی زیای نوه و نتیجه.

خدمت غیر فرقه‌ای و غیرنژادی دِرِک پرینس راه تعلیمات او را به سوی مردم بسیاری از زمینه‌های نژادی و مذهبی متعدد باز کرد و او به عنوان یکی از مفسرین برجستهٔ کتاب‌مقدس در عصر ما در تمام جهان مشهور است.

برنامهٔ روزانهٔ رادیویی او با عنوان «امروز با دِرِک پرینس» با ترجمه به زبانهای عربی، پنج زبان چینی (ماندارین، آموی، کانتونی، شانگهایی و سوآتو)، مغولی، روسی، اسپانیایی و تانگایی بیش از نیمی از کشورهای جهان را پوشش می‌دهد. او بیش از ۳۰ کتاب منتشر کرده که به بیش از ۵۰ زبان ترجمه شده‌اند. نوارهای ویدیویی پیغامهای تعلیمی او هم اکنون در آلمان و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و همچنین با زیرنویس عبری و عربی در دسترس می‌باشند.

کتابها و نوارهای صوتی دِرِک پرینس از طریق برنامهٔ جهانی او برای رهبران مسیحی، به طور رایگان برای صدها نفر از رهبران مسیحی جهان سوم، شرق اروپا و کشورهای مستقل مشترک المنافع فرستاده می‌شوند. حالا با اینکه او سن ۷۵ سالگی را پشت سر گذاشته، همچنان در جهان سفر می‌کند و حقیقت مکشوفه خدا را اعلام می‌کند، برای بیماران و دردمندان دعا می‌کند و دیدگاه نبوّتی خود را در خصوص وقایع جهان در نور کتاب‌مقدس با همه در میان می‌گذارد.

مرکز بین‌المللی خدمات درک پرینس در فورت لادردِیل فلوریدا قرار دارد که شعبه‌هایی در استرالیا، کانادا، آلمان، هلند، نیوزلند، آفریقای جنوبی و انگلستان نیز دارد.

پایان